Adab. Kabul
Vol. 5, No. 1, Hamal 1336
(March 1957)

Ketabton.com

مجله سه ماهه

(c) ketabton.com: The Digital Library

فهرست مندرجات

شماره مضمون	نویسنده	صفحه
۱: شعرخوب	نسرین	۱
۲: بهشاعرسخن پرداز	امیری	٦
۳: نگاهی به سیاست ارسطو	زهما	۷
٤: حافظ و فلسفه	انتخاب اداره	۱٤
٥: روانشناسی طفل	ترجمهء دکتور میر نجم الدین انصاری	۱٥
٦: بهاریه	ملک الشعراء بیتاب	۲٦
۷: دمطیع الله شاعری	رښتین	۲۸
۸: بهار	فارغی	۳٦
۹: میتولوژی اجدادنورستانیان	معتمدی	۳۸
۱۰: درحمان بابادوی غزلی	انتخاب اداره	٥۱
۱۱: ابوالحسن علی هجویری	الهام	٥۲
۱۲: نه می هیریژی	شاکر	۷۱
۱۳: منظرهء کوهسار	شهرستانی	۳۳
۱٤: ازعارف نامی جامی	ارسالی ملک الشعراء بیتاب	۷٦
۱٥: چگونه مطالعه باید کرد	ترجمه عبیدالله شیوایانا	۷۸

(c) ketabton.com: The Digital Library

LIBRARY OF CONGRESS
ISLAMABAD OFFICE
18 APR 2005
6 CONTINUATION 6

ادب

علمی، ادبی

صاحب امتیاز: فاکولته ادبیات　　مدیر مسئول: عبیدالله «شیوا یانا»

شماره اول - سال پنجم - حمل ۱۳۳۶ - مارچ ۱۹۵۷ نمبر مسلسل ۱۴

نسرین

شعر خوب

۳: شکل و معنی

عنوان مضمون ما شعر خوب است. اما بایست بدانیم که شعر خوب چیست؟ در دو شماره گذشته ادب تحت عنوان شعر خوب راجع به ماهیت و مفاد شعر سخن گفتیم اما معلوم نشد که شعر خوب چهرا میگویند و آیا کدام شعر در ردیف خوب قرار گرفته میتواند و کدام شعر نمی تواند؟ واضح است که شعر یک فینومینای (نماینده) طبیعت است و در طبیعت چیز های خوب و خراب و جود دارد هر چه بکمال بیشتر تقرب جسته باشد آنرا خوب و عکس آنرا خراب می گوئیم. واضح تر

(c) ketabton.com: The Digital Library

بگوئیم همانطور که گلاب خوب وخراب وجود دارد همانطور که شراب خوب وخراب وجود دارد همانطور که اجناس خوب وخراب وجود دارد شعر هم در زبانهای دنیا خوب وخراب دارد. البته درین شکی نیست که چون شعر یکی از صنایع مستظرفه است وهرکس را نوعی از شعر پسند آید مثلاً بعضی اشعار فلسفی را خوش دارند و برخی و صفی و گروهی اشعار قصصی و ... و ... را . اما باز هم از تصنیف عمومی شعر بدو حصه : خوب وخراب نا گزیریم . پس آیا شعر خوب چه بوده وکدام ممیزات است که شعر خوب را از خراب ویا دررا از صدف ولعل را از خذف امتیاز می بخشد .

بطور کلی شعر متشکل از دو عنصر مهم است نخست شکل (جسم یا وزن و ترکیب) ودیگری روح (متن یا معنی). یعنی چه گفته شده وچطور گفته شده . مقصد از متن موضوع شعر است و از شکل طرز عبارت پردازی وجمله بندی می باشد .

آیا عبارات آن سلیس وروان است ویا ثقیل وگران . شعر وقتی خراب گفته می شود که وزن آن خراب وکلماتش نامأنوس باشد یاموضوع آن نامناسب برد ویا هردوی آن خراب باشد . یعنی الفاظ آن رکیک و مضمون آن پست باشد یا تعقید لفظی یا معنوی در آن حس شود.

اشعار خوب آنقدر در دنیا وجود داره که لزومی بخراندن اشعار بد نمی افتد . جای تأسف است که بسا از شعرای عالی مقدار نبوغ خود را براه غلط بکار انداخته وموضوعات هرزه وعبث را در قالب الفاظ رنگین ریخته اند .

چنین اشعار افعی (مارکپچه) را میماند که ظاهرش دارای نقش ونگار و در باطن زهر جانگدازی دارد در بالا که موضوعات خراب گفتیم خواننده تعجب خواهد نمود که مراد از موضوعات خراب چیست؟ گوئیم . موضوعات خراب عبارتند از وهم پرستی ، بدبینی وتخم بدبینی را کاشتن ، وعالم بشریت را بکلی ظالم و بیرحم نشاندادن ، شهوت پرستی وغلامی و دنائت را در اشعار خود جادادن ؛ اینهاست که تأثیرات سوئی در روحیه جوانان وارد میکند . بیائید اندکی بیشتر درین مورد سخن درمیان آوریم . چه حاجت که در اشعار ما آثار بدبینی دیده شود حیات خودش پر از

غم و اندوه و سرگـردانی است ولزومی ندارد که دیگری را با اشعارحزن آور وغم‌انگیز خود محزون ومغموم سازیم . علمای غرب معتقدند که اشعارتأثرآور وحزن انگیز را شعرائی می سرایند که خودشان مریض یااندوهناك اند ومریضی وغم خـودش را که ازآن رنـنج وعذاب دیده در اشعارخـویش جلوه میدهد وازینجاست که گفته‌اند رأی‌العلیل علیل(فکر مریض مریض‌است)شعرائی که راجع به‌بدبینی شعرمی سرایند تلقین نیک‌ازآن‌حاصل نمی‌شود بلکه بشررا بـگودال سیاه‌روزی‌وتیره‌بختی رهنمونی می کنند .

توهم پرستی : باید دائم مطمح‌نظرما این باشد که آیا شاعردنیا را طوری‌که هست‌ترسیم می نماید یاافـکار پوسیده‌ء دارد وسخنانش برپایه‌ء حقایق استوار نمی باشد آیا طبیعت‌رابدرستی‌تعریف‌وتعبیر می نمایدویاافکارسخیف‌خودرا درآن دخالتی‌داده اینکه می گویند کالیسا دا وشکسپیر وبالعموم شعرای‌چینی و جاپانی درمیدان شعرگوئی‌گوی‌سبقت‌را ازشعرای دیگرممالک‌ربوده‌اند معنایش‌آنست که ازحقیقت‌گوئی کارگرفته‌اند .

نفرت‌وظلم : شعرای‌بزرگی‌نبوغ‌خودهارا برای افتخارجنگ بین ممالک مختلف‌وتفرقه مذهبی‌بکارانداخته‌اند . خونریزیها وقساوتهای‌بشری‌را در اشعار خود جا داده‌اند . افلاطون میگوید که‌درشعرودرامای منظوم باید تنها اعمال نیک وستوده تمثیل گردد . شاهنامه اگرچه حاوی‌پندها واندرزهای‌عالی‌است اما سراپا صحنه جنگ هاست. مثلا آن قسمت شاهنامه چقدرقساوت‌بارورقت انگیز است‌که جنگ بین پدروپسر (رستم‌وزال)رخ‌میدهدوپسرکشته‌ء دست پدر میگردد وحیات‌پدربه نوحه وشیون وداد وفریاد میگذرد یکبار ایلیاد هومررا مطالعه فرمائید متوجه خواهیدشد که‌هومرچه‌اندازه قساوت وتبه‌کاری‌بشررانشان میدهد . آیا درآن بجزکشت وخون وقساوت‌کاری‌ازچیزی‌هم حکایه گردیده؟ تمثیل وبیان کردن تبه‌کاری‌وقساوت‌درشعرهنرگفته نمی‌شود . آیا آخر صحنه هملت‌بانسان‌وحشت‌تولید نمی‌کند؟ گویندهندیهای قدیم تمثیل و قایع‌کشت‌وخون را درصحنه ها ممنوع قرارداده مدام می‌کوشیدند تا بجای آن وقایع خوشی

وفر حت را نشان دهند . چه‌بیان ظلـم وشقاوت‌باعث جلوگیری و ندامت ازآن نمیشود بلکه فتنه‌ءخوابیده‌را بیدارساختن وآتش کینه را دامن زدن و انسانها را تعلیم و حشت دادن است.

ضرب المثل است که خون را به‌آب‌باید شست‌نه بخون.

نفرت وتحقیرنیز مو ضوعاتی است که‌باید درشعرگنجانیده نشود .

و درعرض اشعاری‌باید سرود که‌بمنفاد بشریت‌و اتحاد نوع بشرنمام شود . اشعارملی که‌در اکثر ممالـک‌اروپا رایج است‌همه‌آن‌ناشی‌از نخوت ، خودخواهی ، ترجیح خود بر دیگران و دروغ وتهدیدمی‌باشد مثل اشعارملی‌انـگلستان ، جرمنی وفرانسه ... دانشمندی‌بصورت‌استهزآ میزی‌میگوید که اینچنین اشعار باید در یک موزیم برای نمایش گـذارده شود زیرا کـدام درد بشر را دوا نمی کند. اشعارمانند : «ای‌برطانیه قیادت‌کن»و التراوی «هرگر» دیچ لیند بالاترازهمه و آل ایتالیای‌گلیرپاردی‌جوانان بی‌گناه ومعصوم را گـمراه می‌سازد و ایشانرا براه غلط سوق میدهد. اکثرجنگها ازاثرهمین گونه‌اشعاربروزنموده‌است. می‌گویند که‌درجنگ عمومی‌دوم بعضی اشعاری‌که درمحاذ جنگ خوانده می شد آنقدر تلفات‌زیاد به‌انسانهاوارد نموده که‌رقم تلفات دراثرتوپ‌وطیاره‌وبمب‌را بمقابل آن صفرباید شمرد .

همچـنین شائسته نیـست کـه موضوع شـهوت رانـی و شهوت پرستی در اشعار گنـجانـیده شود . بایـد شاعـر درشعـر خـویش اداره‌ء نفس واعتدال وفداکاری‌وخدمتگذاری‌را تلقین نماید.خوب‌نیست‌که گناه را درشعر رنگ آمیزی‌نمائیم‌وآتش شهوت‌را شعله ورترسازیم . بعض دانشمندان معاصر ایران برعمرخیام خورده گـیری نموده میگویند : خیام شاعرنبود وریاضی دان بود واشعارش سست‌واکثرمارا به شهوت رانـی‌ومی‌ومعشوقه نـزدیک میسازد . اشعارسافوودون جوان بایرن نیزتلقین شهوت‌رانی‌مینماید .

بعض شعراء نبوغ خویش را برای‌معاش ویـاهدیه‌ای‌ازدست‌داده اند و آنرا فروخته اند.بعض شعراء اشخاص ظالم ومستبد را تعریفها کرده اند واز بزرگی

ایشان سخنها بمیان آورده‌اند و خیانت و ظلم و استبداد ایشانرا فراموش کرده اند و برای لقمهء نانی زبان بمدح و چاپلوسی کشوده اند . شاعران مانند ظهیر فاریابی فیضی ، انوری ، منوچهری و هلالی و قاآنی و دیگر شعرای قصیده سرا ننگ بشریت می باشند که برای حصول دانه چه اغـراقها در مدح ممدوح خویش نموده اند . و درین رشته هیچ شاعری در دنیا به پایهء شاعر مداح فارسی نمی رسد .

برعکس انواع فوق موضوعاتی هم است که خوب گفـته شده و نفیس ترین اشعار دنیا میباشد . طور مختصر در پایان ذکر میکنیم مثلا موضوعات اشعار خوب چه میباشد :

۱ــ اشعاری راجع به جمال ، قوت ، سپورت و حیات روستائی در شعرای غرب و رجل و پندار را میتوان نام برد . بعض شعرای فارسی کوشیده اند کنده کنده یا دریک و یاچند بیتی راجع به جمال ، قوت و سپورت بیان نمایند اما اثر کـلی درین زمینه ها به نظر نگارنده نرسیده .

۲ــ اشعار فلسفی : طبـایع اشیای لکریشیس ، کیوین ماب شیلی و فوست گویته و درامهای اسکلیس وسافا کلیس. نگارنده در بسادواوین شعرای فـارسی تجسس نمودم اما اینکه کتابی سرتاپا جنبهء فلسفی داشته باشد نیافتم اما بندهای خورد خورد فلسفی در دیوانهای شعرای معروف بسیار است .

۳ــ در راه آزادی ، مساوات و عدالت و کـتور هوگو ، شیلی ، بـایرن ، برنـز گولد سمت و شیلر و والت وتمین را میتوان نام برد درین رشته نیز سرایندگـان متقدم فارسی اشعاری جسته جسته‌ای دارند امـا کدام دیوان مستقل که از ابتدا تـا آخر چنین مذکوره هارا تلقین نماید به نظر نرسید .

٤ــ سوانح عمری و دراماها مانند پرتو شرق و دنیای میتوار نولد .

۵ــ اشعار اخلاقی مانند گلستان و بوستان سعدی ، مثنوی مولوی ، بهارستان جامی.

٦ــ در اشعار عشـقی و مسائـل حسد و قربانی و فداکـاری و مفاد و ضرر آن ساکنـتالای کالیسادا ، اتـلو ، رمیو و ژولیت شکسپـیر . یوسف زلیـخای جـامی و لیلی و مجنون نظـامی را میتوان نام برد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

گفتار خویش را درباره‌ء شعر خوب باقصیده‌ء امیری خاتمه میدهیم:

به‌شاعر سخن پرداز

تا کی ای شاعر سخن پرداز — میکنی وصف دلبران طراز
دفتری پر کنی ز مرهرمات — که منم شاعر سخن پرداز
ذم ممدوح گه کنی ز غرض — مدح مذموم گه کنی از آز
میزنی لاف گاهی از عرفان — وز حقیقت سخن کنی و مجاز
از پی وصف یار موهومی — گاه اطناب و گه دهی ایجاز
گوئی ای رشک دلبران طراز — گوئی ای قبله گاه اهل نیاز
طره ات در مثل بود طرار — غمزه ات در صفت بود غماز
متماثل رخت بود بامـاه — متمایل قدت برد از ناز
تلخ از حسرت توام شد کام — فاش از محنت توام شد راز
از فراقت برآتش حسرت — چند باشم همی بسوز و گداز
چیست این حرفهای لاطائل — چیست این فکرهای دور و دراز
می نگوئی که این چه ژاژ بود — که بمیدانش آوری تگ و تاز
این سخن را اگر بری بازار — نخرند از تواش به سیر و پیاز
غصه قیس و قصه‌ء لیلی — حرف محمود و سرگذشت ایاز
کهنه شد این فسانه ها یکسر — کن حدیث نوی ز سر آغاز
بگذر از این فسون و این نیرنگ — دیگر از این سخن فسانه مساز
گر هوای سخن بود به سرت — از وطن بعد از این سخن گو باز
در اصول ترقیات وطن — شعر بر گو گزیده و ممتاز

پیرسته بگذشته
علی محمد زهما

نگاهی به سیاست ارسطو

سیاست ارسطو خیلی دلچسب و هم بسیار مهم میباشد . این سیاست انعکاسی است از تعصبات طبقه تحصیل دیده یونان، و این سیاست منبع بسیاری از پرنسیپ های سیاسی که حتی تا اخیر قرون وسطی موء ثر بوده است

نوشته های ارسطو

نوشته های ارسطو بدو بخش تقسیم شده میتواند :

۱ــ آثاریکه برای توده وسیعی نگاشته شده .

۲ــ در مکتبی برای تدریس لیسه «۱» تدوین و تصنیف نموده است :

اول ــ تالیفات دوره جوانی که برای توده نوشته، ارسطو این آثار را مناظرات عامیانه نام داده است و آنها قرار ذیل میباشد :

(۱) اودم (*Eudime*) مکالمه ایست درباره ابدیت روح .

«۱» لیسه باغی بوده در آتن که ارسطو در آنجا فلسفه خود را به پیروان خود تدریس مینموده .

گمان نکنم درین سیاست‌چیزی‌سراغ نمایم تابدرد سیاستمداران امروز بخورد امابرای‌اینکه از تصادمات‌سیاسی احزاب‌مختلفه درجهان یونانی‌زبان مطلع‌گردیم « مطالعه بیجار فتهء نخواهدبود .این جهان یونانی زبان از روش حکومات که غیریونانی‌زبان بود آگهی‌ندارد.اشارات‌چندی‌راجع بحکومات‌مصر « بابل »

(۲) پروترپتیا (*Protreptique*) خطاب‌به تمیزون (*Themison*) امیر قرس میباشد .

(۳) رساله فلسفی که‌جدا شدن ارسطورا ازمکتب‌افلاطون نشان میدهد و درین جاازفرضیهء صورانتقاد مینماید .

دوم ــتالیفات‌علمی :

(۱) اورگانون درعلم منطق :

(الف)مقولات‌و اقوال(ب)توپیک،درباره قانون جدل ،(ج)تحصیلات اولیه (درباره قیاسی)

(د)تحصیلات‌ثانوی(درباره برهان)خطا به ،شعر ،مابعدالطبیعه . این تالیف بدوازده کتاب‌تقسیم وبرحسب‌الفبای‌یونانی نمره گذاری گردیده است.

تالیفات‌راجع‌بطبیعت‌عبارتند از ــطبیعات ،درباره فلک،درباره کون وفساد کائنات‌جوی‌لکاینک ها .

تالیفات‌حیات‌شناسی‌عبارتند از اجزای‌حیوانات، دربیان نسل‌حیوانات، راجع به ترقی‌حیوانات‌درباره حرکت‌حیوانات درباره‌تاریخ‌حیوانات ورساله بزرگی راجع‌به‌نفس، رساله علمی‌احساس‌ومحسوس، حافظه وتذکر، خواب، رویاها، غیبت‌گوئی ازطریق رویاها ،درازی‌وکوتاهی‌عمر، جوانی وپیری، تنفس .

تالیفات‌سیاسی‌واخلاقی :

اخلاق‌اودم ،اخلاق نیکومات ،سیاست ،قانون اساسی‌آتن(۱)

(۱) نوشته ها وآثارارسطورا نقطه به نقطه ازکتاب (فلاسفه بزرگ) ارستو تالیف‌اندره کرسون ترجمه کاظم عمادی‌برای‌خوانندگان نقل کرده‌ام .

پارس و کارتاژ شده است . باستثنای کارتاژگمان نمیرود از سایر حکومات فوق الذکر چندان وقوف داشته اند .

راجع باسکندر هیچ گفته دیده نمیشود و نیز از اینکه اسکندر باعث یک تحول بزرگ جهانی گردیده سخن و گفتگوی دیده نمیشود . در آنجا فقط راجع بکشور شهری سخن سرزبانها بود بدون اینکه بدانند که آنموضوع کهنه و فرتوت میشود چون یونان بشهرهای مستقلی تقسیم شده بود لذا میتوان لابراتوار تجربه سیاسی نام دادش ، لیکن هیچ چیزی که با آن تجارب برخورد از زمان ارسطو تا بوجود آمدن شهرهای انطالیه درقرون وسطی وجود نداشت. دربسی موارد چیز هائیکه ارسطو گفته ازنقطه نظر مقایسه با عصرحاضر تطبیق میشود و با عمر ارسطو چندان سرنمی خورد حتی گفته میتوانیم (مقایستاً) که برای پانزده صد سال بعد انکه ارسطو کتاب خود را نوشت موضوعات کتاب او چندان باحقایق خارجی سیاست آن دوره مطابقت نمینمود .

درسیاست ارسطو چند نکته مهم وجوددارد و پیش از آنکه ما برتمام متن سیاسی ارسطو نظر اندازیم «لازم میدانیم به توضیح آن نکات توجه نمائیم. چنین روایت شده که اورپیدس آنگه دربارگاه اچیلوس اقامت داشت شاه مقدونیه — توسط یک شخص که موسوم به دیکمینچرس بود متهم گردید باینکه دهن وی بوی گنده میدهد . شاه مقدونیه برای اینکه درباری خودرا خوشنود سازد اجازه دادش که دیکمنچوس را سزا دهد. اورپیدس بانها جزاداد .

دیکمینچوس بعد ازسالیان درازشامل توطئه ودسیسه علیه شاه گردید ند ودر زمان بود که اورپیدس درگذشته بود. نیزروایت شده که زنها باید درزمستان حامله گردند وقتیکه بادشمال میوزد، بایدازوضعیت ناجائز پرهیز بعمل آید زیرا (کلمات شرم آور بکردارشرم آورمنجر میگردد) وکارهای نفرت رابدون اینکه درمعبد تحمل میشود درجای غیرآن تحمل نمیشود . مردم نباید بسیارجوان عروسی کند زیرا اولادآنها ضعیف ویادختر تولدمیشود زن حریص میگردد وشوهراز نشوونما می ماند

(c) ketabton.com: The Digital Library

مردها باید بسن ۳۸سالگی وزن‌هابسن هجده سالگی عروسی نمایند.

کتاب ارسطو باهمیت دولت اشاره مینماید ومیگوید که دولت بلند ترین نوع جمعیت میباشد وهدف آن عالی‌ترین درجه‌نیکی میباشد. فامیل در نظر ارسطو اهمیت لبریزی دارد واین فامیل باساس دو اصل مهم بنا یافته است که آن عبارت از را بطه مردوزن میباشد ویا رابطه بین غلام وبا دار.

این هردوامرکاریست بس طبیعی. وقتیکه چند فامیل یکجامیشرند قریه ودهکده‌ها را برجرد میآرندوزمانیکه‌چندین قرایکجاشرند دولت رامیسازد. تا گفته‌نماند که‌این چندقریه دولت‌را بشرطی ساخته میتوانند که ازخود پوره باشند. دولت، گرچه بفامیل کمترعمردارد، ازفامیل حق اولیت‌دارد.

وقتیکه‌جامعه‌بشری باکمال میرسد شکل دولت‌رابخودمیگیرد. کل از جزء مهم تر میباشد. درینجا ارسطو تمام‌جسم‌را بحیث یک واحد اهمیت میدهد ومیگوید دست وقتی میتواندکارکند که‌بجسم بسته‌است، وزمانیکه جسم ازبین رفت ویا از کارافتاد دست دیگر نمیتواند دست‌باشد.

وضعیت یک فرد بهمان دست‌میماند که‌جسم ازکارافتاده است. فرد نمیتواند کاری‌را انجام‌دهد واگربه‌دولت مربوط وبسته‌نیست. ارسطوعلاوه نموده؛ میگوید. کسیکه دولت‌را برای وهله اول تامین نموده یکی ازبزرگترین خیر خواهان میباشد. چرا؟ بعلت‌اینکه انسان بدون‌قانون از بدترین سباع ودرندگان بشمار میرود وقانون بدون‌دولت نمیتواند وجردداشته‌باشد. دولت‌نه‌برای اینست برای‌مجادله ومخالفت‌جرائم میباشد بلکه (هدف آخرین دولت تامین حیات نیک ومرفه الحالی میباشد) (دولت‌عبارت‌از اتحاد ووحدت‌فامیل ها وقرامیباشد که حیات شانرا بصورت درستی‌نظم ونسق میدهند والبته‌این حیات‌را ماخیلی مسعود ومعزز میدانیم)

(یک جامعه سیاسی برای‌آنکه ازخود شاهکارها نشان دهد نه اینکه فقط وفقط باهم آمیزش نموده زندگی عادی‌را بسربرند.)

دولت از خانواده ها تشکیل شده است و مباحثه سیاست هم باید از همین نقطه شروع گردد قسمت زیاد این مباحثات سیاسی باغلامی سروکار دارد زیرا در جهان کهن (قدیم) غلامها جزء فامیل بشمار میرفتند . غلامی درست است وبجا ولی غلامها (طبیعته) از بادار پستر میباشند. بعضی هاازبادار تولد شده اند وبرخی غلام پای بعرصه وجود گذاشته اند . آنهائیکه از خود نیستند و مال دیگران اند طبیعی غلام بایستی باشند. یونانی باید غلام نباشد بلکه غلام از نژاد پسترکه روحیه عقب مانده تری دارد ،باشد. و قتیکه حیوانات اهلی بدست ایشان هستند راحت میباشند همچنین است غلامهائیکه توسط از خود بهتر را داده وکنترول می شوند . راجع باینکه میتوان از اسیران جنگ غلام ساخت سوالی بود که برای انسان پیدا میشد زیرا غلبه درجنگ توفق را نشان میدهد .

اما این تفوق همیشه بدون استثنا بوده نمیتوانست بهر صورت جنگ علیه کسانیکه طبیعت میخواهد آنها محکوم باشد و بمحکومیت تن درنمیدهد ، لازم بود. درینصورت میتوان از مغلوبها غلام ساخت . امانا گفته نماند که طبیعت مغلوب و فاتح را معین نمیسازد بلکه جنگ است که فاتح ومفتوح را معین میسازد واینکه گفته که طبیعت کسانی را که میخواهد محکوم باشد، گفته مزخرف بنظر جلوه مینماید .

ماباصراحت لهجه گفته میتوانیم که فاتح همیشه حق بجانب و مغلوب گناه گار محسوب گردیده است.

بسیار اطمینان بخش !

موضوع دیگر بحث در اطراف تجارت میباشد و این موضوع مکاتب سکولاستیک را سخت تحت تأثیر خود درآورده است. در استعمال چیزی دوراه موجود است، یکی درست و دیگری نادرست و بیجای. طور مثال ، پوشیدن یک بوت درست و بجای میباشد. درصورتیکه تبادله آن نادرست و بیجای است . ازین گفته چنین بر میاید که وقتیکه بوت دوزبوت خود را مبادله میکند تا امرار حیات

(c) ketabton.com: The Digital Library

نماید کارنادرستی را مرتکب‌شده است. کسانیکه بوت میفروشند- چنین فکر شده که یک آرت نیکو و طبیعی تمول بدست‌آوردن نمیباشد.

وسیله طبیعی که پول باید بدست آورده شود اینست که از درك نظم ونسق دادن حویلی و زمین می‌باشد. پولیکه ازراه زمین وحریلی بدست آورده می‌شود اندازه واحدی‌دارد ولی‌پولیکه‌از رهگذر تجارت اندوخته میشود حد وحدودی‌معینی ندارد. تجارت با (پول)سروکاردارد لیکن تمول عبارت از بدست‌آوردن (سکه) نمیباشد. تمول که از درك تجارت بدست‌آورده می‌شود خیلی‌ها موردنفرت‌واقع‌شده بسیار غیر طبیعی میباشد (بدترین وسیله پول بدست آوردن همانا ازراه سود وربح‌میباشد. زیرابدین وسیله ازپول، پول پیدامیکنند نه اینکه پول را ازمدرك طبیعی آن بدست می‌آورند.

پول برای آن بوجود آمده که‌برای مبادله بکارانداخته شود نه برای آنکه آنرابکارانداز دوبراند وخته خود بیفزاید - (بدین طریق پول را بدست آوردن‌خیلی‌شنیع وغیر طبیعی میباشد).

برای‌اینکه این‌موضوعرا بخوبی بدانندبکتاب تاونی که‌موسوم‌به(دین‌وبوجود آمدن سرمایه) است مراجعه فرمایند.

تاریخ‌تاونی گرچه‌یک تاریخ مشوش‌میباشد لیکن‌راجع بدوره‌قبل از بوجود آمدن سرمایه داری‌تعصب نشان میدهد.

(سودوربح) عبارت‌ازدادن پول‌است به‌منفعت. ازروزگاران‌یونانی تا امرور بشرویا اقلا ممالکیکه بیشتر درسرمایه داری‌مترقی بوده بطبقهء قرض دهنده و قرض‌گیرنده ازسودبد گفته‌و قرض‌دهنده از ان‌تعریف وتوصیف نموده است و نظریات‌فلاسفه باستثنای‌چندتن محدودی انعکاس‌طبقه‌خودش بوده‌است. فلاسفه یونان توسط‌زمیندارهااستخدام شده‌اند. فلاسفه‌قرون وسطی اکثرا اهل کلیسا بودند ودارائی‌کلیسازمین وزمینداری بوده است.؟ از همان جهت بودکه نظریه ارسطورا تجدیدنظرنمایند هیچ سودومنفعتی نمیدیدند ازهمان‌جهت بودکه آنها

دکتورین را چندان خوب نمیدیدند زیرا سرمایه بدست یهودیها بود . اهل کلیساو بارونها (زمیندارهای بزرگ) باهم گاه گاه کلاویز میشدند ولی هردو طبقهء فوق الذکر علیه یهود هایکدست بودند زیرا یهودیها در وقتیکه حاصلات خوب نبود بانها قرض میدادند وازآن قرض سود هنگفتی درمی‌آوردند و ازهمین نقطه نگاه تناقض اقتصادی بین آنها مجادله و نفرت دوام داشت. یهود رانه‌ازینکه یهود بودند بدمیدیدند . نخیر چنین نبود ـ آنها را ازین لحاظ بد میدیدند که سود زیاد ازآنها درمی‌آوردندوقتیکه ریفارم روی دست گرفته‌شد ،وضعیت تغیر کرد . بسیاری‌از پروتستان‌ها تاجر بودند وقرض دادن آنهاخیلی مهم واساسی بوده‌است. واز همان جهت بود که کالوین وبعد سایر پروتستانها سود وربح را اجازه‌دادند . بالاخره کاتولیکها ازپروتستانها دنبال نمودند زیر اقیدوقیود روزگار گذشته باوضعیت روز مطابقت نمی نمود. فیلسوفهائیکه عایدات‌شان از درك پول بکار انداختن در دانشگاها می‌آمدسود وربح را جایز قرار دادند وبدین صورت باز میندار هـا هم‌صنف‌وهم طبقه‌گردیدند . درتمام‌مراحل وادوارتاریخی‌دلایل وافروزیادی برای‌مفکوره اقتصادی‌وطرفداری‌ازآن پیدا کرده‌اند .

نظریه(فردوس خیالی) (*Utopia*) فلاطون را ارسطو انتقادکرد. ارسطو نه‌تنها دریک مورد ازفردوس خیالی فلاطون انتقاد نموده بلکه درچندین جای آنرانه‌پسندیده و درست‌نه‌انگاشته است. طور مثال دراول‌و هله‌یک شرح خیلی دلچسپ جلب توجه مینماید .

حافظ و فلسفه

چیست این سقف بلند سادهء بسیار نقش
زین معما هیچ دانا در جهان آگاه نیست

.....

برو ای زاهدخود بین که زچشم من وتو
رازاین پرده نهانست و نهان خرا هد بود

.....

وجـود مـا معمـا ئـی است حـافظ
کـه تحقیقش فسو نست و فسا نـه

.....

حدیث از مطرب و می گرو راز دهر کمتر جو
کـه کس نـکشو دو نکشاید بحکمت این معمارا

.....

مـکن در این چمنم سرزنش بخر دروئی
چنا نـکه پرور شم می دهند مـی رویم

.....

مکن بچشم حقارت نگاه در من مست
که نیست معصیت و زهدبی مشیت او

اثر : فولربروکس
ترجمه : دکتور میرنجم‌الدین« انصاری »

پیوسته بگذشته

روانشناسی طفل

۲- پاسخ (عکس العمل) مشروط

اکثر مشخصات مهمترین آموزش بوسیله تجاربیکه درباره عکس العمل مشروط بعمل آمده است، مطالعه و امتحان میشود . پاسخ مشروط اصلا تخنیکی بود که برای مطالعه پاره از تعدیلات در رفتار وکردار حیوان وانسان بکار برده شده بود . درین اواخر عدهء زیادی از روان شناسان این تخنیک را به صفت یک پرنسیب یا تیوری استعمال نموده اند که بوسیلهء آن آموزش ایضاح گردیده میتواند . مادرینجا پاسخ مشروط را مختصراً بحیث یک روش صحیح مطالعه انکشاف رفتار وکردار مورد تحقیق و مطالعه قرار داده و ضمناً بعضی موارد استعمال تیوری را در ایضاح آموزش اطفال خاطر نشان میسازیم .

مشروط ساختن- مهمترین واساسی ترین صفت ممیزهء پاسخ مشروط اینست که فرد درنتیجه تجربه وآشنائی که همراه یک موقعیت مناسبی دارد ، باچنان رفتار وحرکاتی درمقابل یک تنبیه وتحریک معین پاسخ وعکس العمل میکند که درسابق نکرده باشد .ممکنست که او عین همان پاسخ یاشبیه آن را به تنبیهات وتحریکات دیگر بعمل آورده باشد ، لاکن بعمل آوردن پاسخ مذکور در مقابل یک تنبیه وتحریک جدید دارای این مفهوم است که اویک شکل جدید رفتار وکردار را اکتساب نموده است. زیرا مفهوم رفتار وکردار باید شامل اشاره به تنبیهی باشد که آن را بوجود آورده است . موقعیت مناسب برای این آموزش عبارت ازموقعیتی است که دران تنبیهء جدید اندکی پیشتر از پاسخ مطلوبه واقع

(c) ketabton.com: The Digital Library

میشود که در مقابل یک تنبیهی بعمل می آید که قبلا موءثر بوده طریقه ایکه بوسیلهء آن معمول می آموزد پاسخ مطلوبه را در مقابل تنبیه یا علامهء جدیدی میدهد مشروط ساختن خوانده میشود .

درساحهء عمل ، تجربه کننده یا معلم علامه را همراه یک منبه یا درست قبل از ان بمعمول ارائه میکند .

هر عکس العمل که ممکنست طفل درمقابل علامه نشان بدهد ، درحالیکه او به منبه پاسخ میدهد ، هنوز بحالت جریان میباشد . بنا برآن درعکس العمل محض اجزای یک پاسخ منفرد متحد اند . معمولا لازم است این طرز عمل چندین مرتبه تکرار کرده شود ، ولی معمول عاقبت الامر بعلامه پاسخ میدهد حتی وقتیکه تنبیه برای تقویهء آن عرضه کرده نشود . یک مثال این نقطه را واضح وروشن میسازد . یک نوار به پیشانی دخترك پنجساله طوری بسته میشود که بسرعت وسهولت پائین لغزیده وچشمان اورا مستور سازد وبهروقتیکه مطلوب باشد بسرعت دوباره بجای اصلی خود بالا کرده شود . یک طبل که با هوای فشرده کار میکند به گلوی طفل وصل کرده میشود تا حرکات گلووزنخ او را بالای یک قطعه کاغذ متحرك ثبت نماید. بمجردیکه طفل بحالت آرامش وسکون دراز کشیده دستگاه تجربه خط مستقیمی را که حاکی از عدم حرکت گلو است ، ثبت میکند ، نوار از پیشانی طفل بالای چشمان او پائین لغزانیده میشود و درپایان دهثانیه یکقطعه کوچک (شوکولات) شیرین دردهن او انداخته میشود چون طفل شیرنی را فرو میبرد ، دستگاه تجربه فعالیت گلوی اورا بصورت تموج خط بروی کاغذ قید میکند .

درپایان ده ثانیه دیگر نوار ازچشمان او بالا لغزانیده میشود . بعد ازسه دقیقه راحت نوار مجدداً برچشمان تطبیق و بعد از ده ثانیه بازشیرنی دردهن طفل نهاده میشود. چون سه چهار دفعه اینعمل تکرار کرده میشود ثبت نشان میدهد که طفل حرکت بلعیدن رابعد ازتطبیق نوار برچشمان ولی قبل از نهادن (شوکولات) در دهن اجراء نموده است. درین شکی نیست که این حرکت تصادفاً در اثر جمع شدن

بزاق دردهن نیز بعمل آمده میتواند گرچه دردهن غذا موجود نباشد. بنابراین عمل مذکور باردیگر تکرار کرده میشود. واگردراین دفعه طفل بعد ازتطبیق نوار بر چشمان وقبل ازگذاشتن (شوکولات) دردهن حرکت بلعیدن را انجام میدهد تجربه کننده اطمینان حاصل میکند که طفل به‌تطبیق نوار پاسخ میدهد. نوار یا چشم بند علامه، شوکولات منبه، وبلعیدن پاسخ مشروط است زیرا اکنون پاسخ مذکور درمقابل علامه بدون شوکولات تولید میشوددرحالیکه پیشتر تولیدنمیشد.

(متیر) این تجربه‌را همراه پنجاه‌طفل نورمال که سنین عمرآنها ازیک الی هشت‌سال بود وتجارب متشابه را همراه چهارده طفل کند ذهن که عده ازآنها ضعیف العقل بود، انجام داده. لوحه اول نشان میدهد: برای اینکه دوپاسخ مشروط به‌نوار یاچشم بند به‌صورت متوالی داده شود، بعض اطفال تاهژده آزمایش وبرخی تاسه آزمایش همراه شوکولات ضرورت داشتند. مفهوم این نقطه این است که‌بعضی از انها (درینصورت ده نفر) بدون شک دراثریک آزمایش مشروط شدند. شباهت مشروط شدن بدیگر اشکال وصور آموزش بطورکلی ازین حقیقت ظاهر میشود که اطفال خورد وضعیف العقل رفتاروکردار متذکره رانسبت باطفال متوسط بصورت بطی تری اکتساب نمودند برای اثبات اعتبار و موثقیت این نتائج باید تعداد زیاداطفال به‌هرسن وسویه‌ذهنی مطالعه وآزمایش شود.

تجربه کنندگان دیگر انواع پاسخها بشمول رفتاروکردارحرکتی «غده ئی» «عاطفه‌ئی» وانعکاسی رابوسیله استعمال علامات در زمینه های مختلفه حسی مشروط ساخته اند. بعضی پاسخها بسهولت مشروط ساخته میشود اما اکثر آنها بتمام علامات مشروط ساخته میشوند بشرطیکه معمول علامه رانه کاملا اغماض نماید ونه باآن اندازه عکس العمل شدید نشان دهد که باعث مداخله درپاسخ اوبه منبه گردد. علامه مناسب ترین برای این مقصد علامه ایست که‌توجه‌ودقت‌معمول را جلب نموده وباو بحیث یک جزء لازم ولاینفک خود منبه معلوم‌شود. معذلک هیچیک ازان اوصاف مشخصه ضروری نیستند زیرا عقیده میرود پاسخهای مشروط بعض اوقات بدون قصد وارادہ قایم میشود یعنی بدون اینکه معمول

(c) ketabton.com: The Digital Library

علامه یامنبه را بصورت واضح حس کند . نقاط عمده و مهم عبارت اند ازاینکه معمول باید بیکوقت بعلامه و منبه عکس العمل نشان بدهدهمان قسمت عکس العمل که توسط منبه تحریک میشود باید قوی تروشدیدتر از قسمتی باشد که بذریعه علامه تولید میگردد .

تعمیم :- پاسخ طوری ترکیب میگردد که هرگاه منبه حذف گردد رفتاروکردار بحالتی که سابقا توسط علامه تنها تولید میشد، عودت نمیکند ، بلکه شبیه بپاسخ اصلی بمنبه میباشد . بعد از عمل مشروط ساختن ، طفل بقسمتی (یعنی علامه) از موقعیت پیچیده تنبیه (یعنی علامه بعلاوه منبه) پاسخ میدهد. مثلیکه تمام موقعیت بااو ارائه شده باشد واو بتمام آن عکس العمل نشان بدهد. اکثرا بمشاهده رسیده است که اطفال وحیوانات بآواز «نگاه» یاچیزیکه اراده تجربه کننده نبود، مکررا پاسخ مشروط داده اند . واین موسوم بپاسخ مشروط عمومی است وبعضی آن را چنین توصیف نموده اند که معمول بعلامه جدید یکه قبلابه آن مشروط نشده است محض ازین جهت پاسخ میدهد که او بعلامه قدیمه مشروط شده بود . لاکن علامه جدید همیشه ازکدام لحاظ یاصفت باعلامه قدیمه شباهتی مهمی دارد . وهمین لحاظ یاصفت است که علامه حقیقی را تشکیل میدهد که معمول در موقعیت تربیه حقیقتاً به آن مشروط شده بود . چونکه یکمعمول تقریبابهرگونه علامه مشروط ساخته شده میتواند ، بنابران ممکن است اوبهرجنبه ووجهی یکموقعیت تنبیه (یایک تعداد جنبه‌هاو وجوه بزمان واحد) مشروط گردد خواه تجربه کننده باین جنبه ووجهی علاقه داشته باشد یانداشته باشدذکرمثال طفلی بااین نقطه بی مناسبت نیست . پسری بود که اصلاازموش یاخرگوش ترس نداشت امادرموقعیکه موش یاخرگوش را بدست میگرفت آواز مهیب ومخوفی چند بارواقع شد . وپسر بمناسبت آواز بترس ازموش یاخرگوش مشروط شد . وازان ببعد چون پسر ازموش وحتی لباس سموربترس نشان داد واضح گردید که نه تنها موش بلکه خاصیت پشم داربودن نیز علامه بود که پسربآن مشروط شده بود . ازین تجربه بثبوت نمیرسد که پسربچیزی پاسخ داد که درمقابل آن پاسخ دادن را نیاموخته بود

با لعکس این تجربه چیزی را که‌او آموخته بطور صحیحی نشان‌میدهد. اکثر رفتار وکرداریکه‌بنام سوقهای‌طبیعی‌ومشخصات فطری شخصیت یادمیشوند درحقیقت ابدافطری‌نیستند بلکه محض پاسخهای مشروط اند که تحقیق و تدقیق نشده اند . ما آنها را فطری‌تصور میکنیم زیرانمیدانیم آنها چطوریاچه وقت آموخته شده اند . مطالعه کامل ترعلمی‌طریقه آموزش درحیوانات و اطفال خورد سال نه تنها منشأ ومنبع رفتاروحرکات خوب ، وخراب اشخاص راشد وبالغ را مکشوف خواهد ساخت بلکه وسایل وذرایعی‌را بدسترس ماخواهد گذاشت که بمعاونت آن رفتار وکردارنیک وشخصیت پسندیده انکشاف خواهد یافت.

یک مثال دیگر نشان میدهدکه ممکنست یک‌پاسخ حتی‌بعلامه تعمیم بیابد که‌بیک تیب کاملا مختلف‌عضوحسی‌نظر بعلامه اولی واصلی‌تطبیق میشود ، وممکنست وجه‌لازمه مشابهت‌بین‌دوعلامه مسئله‌معنی‌یا کدام‌عمل‌عالی‌ترذهنی باشد . اطفال هفت‌ساله که بیک لمعهء روشنی بحیث یکعلامه مشروط شده بودند ، بشنیدن کلمهء(نور) هم پاسخ میدادند . آنها واضحابیک فکریاسمبول لفظی یاعصبی مشروط‌شده بودند که درهنگام احساس علامه بصری تجربه کرده بودند پس این سمبول درفرصتیکه توسط عمل حسی‌سمعی‌نیز تولید میگردید موثر بود . دریافتن این حقیقت‌که سمبول مذکوربذات خود یک پاسخ جسم جاندار بوده وبصفت‌یک منبه مزید تاثیر میکند ، امکانات رفتار وکردار را که واقعا پیچیده میباشد آشکارا میسازد .

علاوه بران اطفال باستعمال کلمه مانوظی بحیث اشاره مشروط شده بودند و بهنورحقیقی‌عکس العمل نشان دادند اینکه اطفال بپاسخهای خود شان پاسخ داده میتوانند ،واینکه عمل‌مشروط ساختن ازیک‌کیفیت‌حسی‌بکیفیت‌حسی‌دیگر تعمیم‌میکند ؛و مخصوصاً اینکه عمل مذکورازطریقه های‌سمبولیک بطریقه های حسی‌منتقل شده میتواند پیچیدگی امکانات‌تیوری پاسخ مشروط را منتها درجه

(c) ketabton.com: The Digital Library

افزون میسازد. این حقایق مفاهیم کلی عمل مشروط ساختن را در ساحه طریقه های فکری و معنوی تمدید و بماوعدهء ادراك میخانیکی مجهول ترین حقایق ذهنی را میدهد :

زوال بالتمایل نگهداری : اگر بعد از تشکیل پاسخ مشروط عمل تربیه برای مدت درازی قطع و بعد ازان علامه بمعمول عرضه گردد ، ممکنست پاسخی مانند پاسخ پایان دوره تربیه واقع شود (نگهداری) یاممکن است هیچ واقع نشود (زوال) یاممکن است باشدت کمتری واقع شود (نگهداری وزوال هردو)؛ زوال ونگهداری مقیاسی واندازه گیریهای معکوس یکطریقه میباشد .

بعد از آنکه (متیر) معمولها یاموضوعهای خود را تربیه وپرورش نموده بود، آنها را بعد از بیست وچهار ساعت دوباره به لابراتوار احضار نمود ودریافت کرد که ازجمله پنجاه طفل سی وشش نفردر مقابل علامه حرکات گلو را اجراء نمودند بعبارت دیگر نگهداری نشان دادند برای معلوم نمودن اینکه زوال هم درین سی وشش طفل تااندازه وجود داشته پیمایش نمودن اندازه حرکات و مقایسه نمودن آن همراه پاسخ درپایان تربیه وپرورش بروزگذشته لازم بود اقلا دربعض ازچهارده طفلیکه زوال نشان دادند تااندازه نگهداری تاثیرات مشروط ساختن هنوز موجود بود لاکن نه باندازه که پاسخ حقیقی را تولید کند این نگهداری درپرتواین حقیقت به ثبوت رسید که چون چهارده طفل برای دفعه دیگر مشروط ساخته شدند، آنها بطور اوسطی یکتعداد کمتر آزمایشها را ضرورت داشتند نسبت به اینکه آنها درآموزش ویادگیری دفعه اول ضرورت داشته بودند .باآسانی واضح میشود که نگهداری وزوال شبیه بهحافظه وفراموشی است. روش آشکار ساختن درجات کوچک نگهداری بوسیله مشروط ساختن معمول برای دفعه دیگر مانند روش آموزش دوباره است. که باید برای پیمایش نمودن حافظه بکاربرده شود درصورتیکه فراموشی باندازه رسیده باشد که نه ازبرخوانی درس ونه شناسایی امکان داشته باشد . حدود اعظمی نگهداری دریافت نگردیده لاکن بدون شک وابسته بکفایت تمرین ومشق اصل وتجربه اخیر

معمول میباشد بمشاهده‌رسیده است که اطفال بسیار کوچک یک پاسخ مشروط رابرای هفت هفته نگهداری کرده‌اند .

ولی اینکه درزیر شرایط مساعد واوضاع مناسب چقدر دیرتر نگهداری کرده میتوانند معلوم نیست .

غیرمشروط ساختن : بعد از اعاده‌پاسخ مشروط در اطفالیکه پاسخ مذکور در آنها زایل‌شده بود بر دبرچشمان‌پنجاه‌طفل تجربه (میتر)بدون تغذیه مکررا چشم بند تطبیق گردید باستثنای نه‌طفل خوردترین‌که درپی‌چرکولات گریه وفریاد نموده وبدین‌طریق خود را از تجربه خارج گردانیدند، تجربه مذکور باطفال دیگر ادامه داده شد و همراه هر طفل از سه‌تادوازده آزمایش بعمل آمد تااینکه چشمان طفل دومرتبه بطور متوالی‌بدون تحریک حرکات گلوبسته شده توانست . ازین تجربه برمی‌آید که تکرارعلامه بدون تقویه‌توسط منبه شوکولات غیرمشروط ساختن پاسخ‌مشروط بود .

بعبارت‌دیگرپاسخ‌مشروط بی‌اثر ساخته‌شد. لهذا این‌بی‌اثرساختن‌پاسخ مشروط مکمل‌نبود زیراچون‌اطفال دوباره همراه‌شوکولات‌تربیه‌شدند، پاسخ مشروط را نسبت‌بسابق زودتروسریعتر آموختند .

بناء علیه همانطوریکه‌همراه‌زوال تایک اندازه نگهداری بجامیماند، همراه بی‌اثرساختن یاغیر مشروط ساختن‌نیز قدری نگهداری‌باقی میماند. واین‌نگهداری نیز توسط‌آموزش‌دوباره پیمایش و اندازه کرده‌میشود- عمل‌غیر مشروط ساختن راتجربه‌کنندگان متعددی‌که همراه انواع مختلفه رفتاروکردار وهمراه تیپهای متنوع‌معمولین‌انسانی‌وحیوانی کارکرده اند ،مطالعه ومشاهده نموده‌اند . واین عمل‌بالعموم ابطال آموزش‌یااطفای‌تجربی خوانده میشود وغالباً ازباعث همان طریقه‌ایست‌که اعتیاد یاتوافق منفی‌نامیده میشودکه‌پیشتردراین فصل به آن اشاره رفت. تعداد آزمایش‌های لازمه وابسته به چندین فکتور است ازقبیل ماهیت پاسخ‌سن، ذکاء وحالت فزیکی معمول وپاره‌ء ازفکتورهای مهم امامجهول‌ومخصر صاکمال وتمامیتیکه‌همراه آن پاسخ‌مشروط قبل‌ازشروع

(c) ketabton.com: The Digital Library

بی‌اثرسازی‌وابطال تاسیس‌گردیده بود. فکتوریکه دربارهء آن معلومات‌ساینتفیک معتمدی‌وجوددارد عبارت‌ازسرعتی‌است‌که‌همراه آن‌علامه تقویه ناشده تکرار میگردد. اگرفاصله بین آزمایش هاکوتاه باشد یکعده خورد آزمایش‌ها لازم وضروری‌است.

پرده وبصورت مشخص معلوم نیست‌که آیا غیر مشروط ساختن بعض پاسخهای‌مشروط ناممکن هم باشد اما درحالیکه اینکارنا ممکن‌بنظرمیخورد یک یاغالباً دو ایضاح‌وجوددارد .اولا ممکنست‌رفتاروکردارچنان قوی‌ومحکم تأسیس شده‌باشد که تعدادلازمه آزمایشها باوصف‌معدودیت خود،ماورای‌قدرت‌وتوان تجربه‌کننده یامعمول است . ثانیاً ممکنست‌علامه هردفعه توسط یک منبه تقویه کننده بدرقه‌گردد که‌به‌تجربه کننده مجهول است‌لیکن درتجربه اثرافگنده وبعرض غیرمشروط ساختن راتأسیس میکند . علی‌ای‌حال اگرازاله یک‌پاسخ‌نا مطبوع بوسیله تکرار محض علامه مشکل ثابت‌شود بایددست‌ازجدوجهد بازگرفت وبایدمعمول مشروط یامجدداً مشروط ساخته شود تاکدام پاسخ دیگری بعلامهء متذکره‌بدهدوبهتراست‌این‌پاسخ‌چنان باشد که‌همراه عکس‌العمل نامطبوع مداخله کند . برای‌حصول‌این مدعا لازم‌است‌شدت‌علامه راکمترساخته ومتعاقب‌آن هرمرتبه یک‌منبه قوی‌را برای ایجاد پاسخ مطبوع استعمال نمائیم. وچون تربیه وپرورش پیشرفت میکند علامه‌متدرجاً بشدت وقوت‌اولیه آن‌رسانده میشود.

(م.ك. جونز)اینطریقه‌را برای‌علاج یک بچه سه ساله از خوف مشئومی بکاربرده. این بچه ازخرگوش سفید ،سگ وحتی‌ازپرترس داشت . قبلا در علاج‌او بوسیله عمل‌غیرمشروط ساختن سعی‌وکوشش شده وتا اندازهء موفقیت بدست آمده بود .لاکن بچه ازسگ‌ترسیده وبوضعیت‌اصلی‌خود رجعت‌نمود بنا براین روش مشروط ساختن مجددبکاربرده شد . خرگوش بفاصله مناسبی نهاده شد (ازشدت علامه کاسته شد) وبه‌طفل‌شیرنی‌وغذای‌دیگرداده شد (که منبه‌برای‌پاسخ‌مطبوع وگوارابود) اینعمل روزیک مرتبه یاد ومرتبه تکرار کرده شد وچون‌طفل‌ازغذای‌خوددلذت‌ونشاط میبرد(عکس‌العمل بارز)خرگوش

(c) ketabton.com: The Digital Library

نزدیک‌تر آورده‌میشد (یعنی برشدت‌علامه افزوده میشد)تا اینکه بالاخره طفل همراه‌حیوان انس گرفت‌وهمراه‌آن شروع ببازی‌نمود (پاسخ مشروط مجدد) بعد از ان‌طفل‌مذکورازموش ،پروسگ دیگرخوف‌وترس نشان نداد .

(تعمیم عمل‌مشروط ساختن مجدد) این روش علاج‌یکنوع تربیه وپرورش دوباره‌است‌که برای بهداشت‌ذهنی‌درخانه‌وکلینیک خیلی مهم میباشد . لیکن بایدبدقت‌وهوشیاری‌کنترول‌شود.ودرصورت‌عکس‌العملهای‌بسیارشدیدعاطفوی تنهایک‌روان‌شناس‌باکفایت‌به‌تطبیق‌آن‌صلاحیت‌دار‌زیر اخوف‌این‌میرود بعوض اینکه حظ و نشاط به خرگوش‌مشروط‌شود عاطفه وجذبه به غذا مشروط خواهد شد .

تخصیص وتفرید : پیشتر ذکرگردید که پاسخ های مشروط بعلامات مختلفه تعمیم می‌یابد وترتیب انکشاف مشروط‌شدن ازعام وخاص میباشد. جای‌تعجب نیست اگر پاسخ مشروط در عکس العمل در مقابل علامات‌مختلفه صورت میگیرد زیرا وجوه این علامات‌درموقعیت‌تنبیه مشروط‌کننده موجودند ونه این امرغرابت دارد که خود پاسخ در ماهیت خویش غیرخاص است زیرا پاسخ مذکور یک پاسخ‌عمومی‌وکلی‌درجواب یکعده ازاین وجوه تنبیه کننده است‌که دریک زمان عمل مینمایند . درهرآزمایش منبه حقیقی‌مجموعه تمام مشخصات وممیزات‌موثره‌محیط‌وماحول‌معمول‌است .وچون‌عمل‌تربیه ادامه‌وپیشرفت میابد عده زیادی ازمشخصات‌وممیزات‌مذکورازیک آزمایش‌تا آزمایش دیگر تغیرو تحول‌میپذیرد ،درحالیکه‌برخی‌ازآنها ثابت‌میماند ، همان‌قسمت‌پاسخ کتله وی که مبنی‌برمشخصات‌وممیزات‌ثابت ومستقر میباشد باین مشخصات وممیزات بصورت‌محکمی مشروط میشود . وقسمت‌هائیکه وابسته‌بمشخصات وممیزات متغیرو متحول اند، زایل میشوند. بنابران قسمت‌اول‌الذکرمترقبا از کتله عمومی تفرع وتشعب میکندوپاسخ‌رادرماهیت خود خاص ترمیسازد (واین را تفرید

خوانند) ونیز ساحه‌علاماتیــکه پاسخ‌راباوجود میآورند محدود و منحصربآ نهائی می‌گــردد کــه مشخصات وممیزات ثابت ومستمررا نشان میدهند (واین را تخصیص گویند) .

درشکل شانزدهم تفریدپاسخ‌مشروط‌گرفتن‌غذا نمایش داده شده‌که بصورت تناقص درفعالیت‌عمومی‌جسمانی‌اطفال کوچک تظاهرنموده درحالیکه آنها بصدای(بز بز) زنگ برقی‌مشروط میشوند . منحنی‌بلند رونده پیشرفت مشروط ساختن را بحیث‌یک از دیاد در فیصدی‌آزمایشاتی‌نشان میدهد که‌در آنها اطفال کوچک حرکات‌تغذیه وی دهن (مانند چوشیدن) رادرجواب زنگ برقی اجرا نمودند. این زنگ برقی‌قبل از اینکه هرمرتبه برطل شیرباطفال عرضه‌میگردید برای‌پنج‌ثانیه بصدا آورده میشد . اطفال نوزاد روزشش مرتبه غذا داده‌میشدند واین عمل بسن بیست‌وچهارساعت‌آغاز میگردید. ودرهردفعه که‌باآنهاغذاداده میشد ازدوالی‌پنج‌آزمایش انجام میبافت.

باین‌طریق که برتل‌ازدهن آنها گرفته وبعد ازاینکه زنگ برقی‌مجدداً باآواز درآورده‌میشد، دوباره باآنها داده میشد درحالیکه فیصدی پاسخهای مشروط درسه روز اول بسیار کوچک است، از منحنیها چنین بر می‌آید که غالبا عمل مشروط‌شدن دراثنای‌روز اول تمرین وتربیه قبل ازاینکه اطفال دوروزه‌بودند آغاز یافت. این حقیقت که‌تناقص‌درفعالیت‌عمومی‌یک‌جزء‌طریقه مشروط شدن بود دراثرمقایسه بانتایج‌یک‌تجربه‌قیدی با ثبات‌رسید .

دراین تجربه اطفال نوزاد دیگرصدای‌زنگ برقی‌رادرهرآزمایش شنیدند لاکن متعاقب آن بوتلهای شیر فوراً بآنها داده نشد . دراینصورت درفعالیت عمومی‌تناقص رخ نداد . چهارطفل نوزاد دردسته قیدی وهشت طفل نوزاد دردسته تجربوی‌استعمال شدند . امایکی‌ازدسته موخرالذکر نیا موخت ظاهراً بعلت اینکه وضعیت وظایفی اوکه براشتهای اوتاثیرانداخته بود ، خراب بود .

مشروط ساختن تشخیص یا تفاضلی : تخصیص بقدرکافی بصورت تجر بی مورد تحلیل قرار داده نشده است. زیرا کنترول زوال عکس العملها در مقابل مشخصات و ممیزات متغیر و متحول امری است دشوار. هرگاه تجربه کنندگان بخواهند پاسخی را در مقابل یک علامه مشخص ، بدست آورند، آنها پاسخ مذکور را درمقابل علامات دیگر بسهولت غیرمشروط میسازد که محتوی برمشخصات و ممیزات غیر مطلوبه و عاری از مشخصات و ممیزات مطلوبه میباشند.

خوشا عاشقی خاصه وقت جوانی — خوشا با پریچهرگان زندگانی
خوشا با رفیقان یک دل نشستن — بهم نوش کردن می ارغوانی
بوقت جوانی بکن عیش زیرا — که هنگام پیری بود ناتوانی
جوانی و از عشق پرهیز کردن — چه باشد؟ ندانی بجز جان گرانی
جوانی که پیوسته عاشق نباشد — دریغ است از روزگار جوانی
درشادمانی بود عشق خوبان — بباید گشادن درشادمانی

« فرخی »

(c) ketabton.com: The Digital Library

بهاریه

کـوه ودامـان را نمـوده لاله زار آمد بـهار
مژده بلبل راچه خوش گل درکنا ر آمد بهار

دیـد کـز سخـتی سرمـا عالمـی افسرده شد
ازپـی آسـانـی ورفـع فـشار آمـد بـهار

تـیر بـاران میکـند ازبـارش خود برف را
بـازمستـان درمـقام کـارزارآمـد بـهار

پیش خورشید ش ندارد تـاب کـوه برف و یخ
تـا کجا با شرکـت وبـا اقـتدارآمـد بهار

ازنسیم روح بخش خود دلم زازنـده کـرد
عاقـبت پـژمرده طبـعان را بکـار آمد بهار

ازگـل سرخ وسفید خـویش دارد سیم وزر
درفـصول اربـعه سرمایـه دارآمـد بهار

نیست تـنها خراجه سیاران ازو پرارغـوان
دامـن پرگـل ازایـنجـا تا مزارآمـد بهار

هرنفس ازقـطره بـاریهـای ابـر خو یشـتن
بـر عروسـان چمن گـوهرنثارآمـد بـهار

دمبـدم مـرغ چـمن الحـان داوء دی کشد
چون سلیمـا ن تا کجاهنگـامه دار آمـد بهار

از نـواسنـجی نیا سایـند در اطراف بـاغ
روح بخـش بلبل و قمری وسار آمـد بهار

سازعشرت مینوازد از برای کائنات
درمزاج خلق دنیا سازگار آمد بهار

موج تاثیر د گرمی بینم اندر رادیو
درفضای مملکت تاروی کارآمد بهار

هرطرف سامان عیش واستراحت کرده پهن
خلق عالم را چه خوش خدمتگذار آمد بهار

هرصباحی از طلائی آفتاب گرم رو
جام زر در کف پی رنج خمار آمد بهار

بیشتر با بینوایان گرم جوشی میکند
بسکه خوشخوی وحلیم و بردبار آمد بهار

آفتابش بی زیان آب وهوایش معتدل
مایهء آسائیش لیل و نهار آمد بهار

سال نیکو هست پیدا ازبهارش گفته اند
باقی ایام را آئینه دار آمد بهار

بسکه دارد فیض جاری ابر دریا باراو
منشاء کار یزوجوی وآبشار آمد بهار

هرچه میخواهد دلت از خوان الوانش بخور
باچه شیرین میوهای خوشگوار آمد بهار

کار تعمیر وسرك جاری شود درعهد او
باعث آبادی شهر و دیار آمد بهار

قلبهء غرس نهالی ؛ فکر تخم افشانئی
نیست لازم تنبلی هنگام کار آمد بهار

(c) ketabton.com: The Digital Library

رشتین

د مطیع الله شاعری

دپښتونخوا غرونه رغونه، لوړی ژوری دا گونه او دښتونه میری او کڅونه له دیر و پی مخو او ښایسته گلانو سره دیره پخوانی او لرغونی اشنائی لری ددی اشنایی رنگین خاطرات او په زړه پوری منظری هر چالیدلی دی هر څوك ئی له خونده خبر دی دیر و شپنو او بزگر وو رته خپلی مستی او خوندوری شپیلی وهلی دی دپسرلی او اوړی نشه ایز مهالونه په هر چار اغلی او تیرشوی دی دهر چا په زړونو ئی درنگینی او ښایست نرمه او پسته پرخه د رو لی ده د رود غرنی سیمی زیړو او سروگلانو مخ رونو غوتو په هر چا باندی د خپلو خوږ ووږ مو عطر په لپولپو شیندلی دی هر څوك ئی د مینی او محبت لیوا له کړی دی، د هر چا په رگونو کښی ئی د آرزو او هیلو پښتنی وینه په جوش را وستلی ده ، مگر، کوم سحر ناك او غیرتناك اثر ئی چه دشاعرانو په زړونو کړی دی هغه بی د شاعر له خولی څخه په بل دول ځان نشی څرگند ولای ولی چه دژوندانه دتو لو کیفونو او خوندونو دپاره دشاعر زړه دشاعر احساس ، د شاعر پوهه او شعور د شاعر خوږه ژبه او دشاعر خیالولی نغمی او سندری پکار دی که غواړیء چه ددی ښایسته نړی له رنگینو څخه څه نه څه خرند او لذت واخلیء نو دخپل ذوق او خیال توتیا نو ته اجازه ورکړیء چه دپښتو ادب د باغ و بن په لوری په مزه مزه خپل وزرونه خپاره کړی او هلته لږ ساعت دغوړیدلو گلانو مخ لوڅوغو تیو د خندا او نڅا تماشی ته گوته په غاښ ود ریږی او د څه شیبی دپاره دستړ ستومانه جهان له غمونو او لانجو څخه سترگی بله خوا واړوی .

زه پوهیزم چه ستاسی په زړو نوکښی ددی نندارې تاوسه دیره زیاته شوی ده نور درته صبر کول گران اومشکل بریښی ، نودادی مرنځ هم تاسی د پښتود یوخوږژبی شاعر مطیع الله دشعر اوشاعری باغ وبن ته بیایو اوهلته درنگ او بوی ، ښایست او جمال ، کیف اونشی نندارہ کوو.

مطیع الله داباسند دبرنوغاړو مورگویو خوږژبی بلبل دی دده فکر اوخیال دپښتنو دیو پاك اوسپیڅلی تاټوبی یوه ړنه هنداره ده ، په ژبه، کښی ئی دپوره صفائی اوخوږ والی بخری له وړایه ځلیږی ، دخلکو په زړه اوپوهه برابر دشعر په رنگینو جاموکښی خپل خیالات دخپلی سیمی په ژبه څرگندوی په اشعارو کښی ئی دابـاسند دبهانـدو څپا ندواو بو روانی اودغر نو گلانو دوږمو صفائی پرته ده خپل مطلب په دیرو پردو کښی تاوول نه غواړی ، بس یوالخی له طبیعی ښایست څخه الهام اخلی دمیـنی او محبت اوږده مزلونه په داد زړه سرته رسوی درحمان بابا دادبی قـافلی یوتیـنگ ملگری او اخلاص من خمسرردی ، په دی لیارکښی ده دعشق رنگ منلی دی د یـار مخ ئی دژوند دمشغولاده ، دنام ونگ پردی ئی شـلولی دی اویوالخی د ښـکلو په لیدون دزړه زنگونه لری کوی لکه چه وائی :

مینه دخو با نونامو ننگ لری کوی تش دیدن دښکلو دزړه زنگ لری کـوی
بل شغل می نشته په زړه بی دیار له مخه عشق یوهسی رنگ دی چه بل رنگ لری کوی

خدای په د وا ړه کرته په تورلیمه کړه
څوک چه ستاله شمه ـی پاتنگ لری کوی دعشق په لوی سمند رکښی چه یووا ری
مړی ورگدشی نوبیائی بی لامبووهلو ، غوپوخور لوا ولاس اوپښتوخوځولو څخه
بله چاره نشته ، ترخوچه ژوندی وی په دغه بی انتها دریاب کښی به لکه طوفانی
کشتی اوړی را اوړی اودسمندر په لویه عیز کښی به ددغه سمندر دخونړو څپوزگروی
اوفریادونه په خپله هم اوری اوپه نړرو به ئـی هم اوری . نودادی اوس ئی د
عشق ددرد ناروسورو ، ژړا اوزگیروو ته دزړه غوږونه جوړه ونیسی!

ناری سوری دی عشق له درده — نتلی ناست دی هم گونه زرده
قاصده ورشه په حال خبر شه — چه پروانه کاکه نا خبرده
په زړه می کیږول بیلتون داغونه — گورته به یوسم دیرا رمانونه
قدم په ځمکه کښینو لی نشم — پکښی پراته دی سپینکی مخونه
دسومینو له غریږه دك یم — زه چه زگیروی کړم ژړا کاغرونه
مطیعه پاڅه کچکول په لاس کړه — یارانو پریښو ول ودان کورونه
په سحر ژړا دمینی نښانه ده — بلبلانو پری لوستلی گواهی ده
که فریاد په زوره نکړم زړه می چوی — که په زوره ناری کړم رسوائی ده
بلبلان په سحر ځکه کوکی کاندی — چه ئی زړونه دی په غم کښی دخزان وریت
آشنایی غم دی دزیړو گلو — سهر بلبلو هسی ناری کړی

اوس دعشق دکتاب یوبل باب شروع کیږی له خپل یاره سره دخوږی مرکی په منځ کښی دگیلو مانو. دزور زیاتی او دمینی درنگارنگ کیفتونو دفتر راسپړی.

عاشقان دی ازمیل دی که نه دی — چاسرمال په تابا یللی دی که نه دی
چه همیش زبیښی پری وینی دعاشقو — دواړه شونډی دی سری شوی دی که نه دی
چه دی زه یمه لوتلی پږی دلبره — هغه شان دی بیا خندلی دی که نه دی
ته چه مست بی پروا دروی خبرزده کړه — چه دی وران له کبره کلی دی که نه دی
زهدان دی لیونی کړه راته وایه — چه شاهان دی هم لوتلی دی که نه دی
دریغه یو ځل می گوگل درته پاره کړی — چه می غوځی دزړه ولی دی که نه دی
نه به تل زما په زړه بله لمبه وی — نه به تل دستا دسروستر گوجذبه وی
چه په زړه کښی لری پیته دستا مینه — دهغو عالموتل زیړه گونه دی
نمر سپوږمی چه هسی رنگه ښایست کاندی — چری ی نه دستاد غا ښو تجله وی
چه رگونه پوست ئی دك وی ستاله مینی — دهغو خبری واړه رنگینه وی
چه دستا دمحبت په اور دی گرم — دجامو پروا ئی نشته له څله وی
که په اصل نارینه وی په دا څه شو — چه عشق نلری په زړه کښی ښځینه وی

(c) ketabton.com: The Digital Library

په‌خنداخندا راتلی‌عالم دی‌لوت کړ　　په منګولو کښی‌دی زړونه‌که انار دی
سره‌لبان‌دی‌سری سکروتی دی‌دلبره　　زه دی سړی په انګـاریم خبرنه ئی
مطیع‌الله‌پرخپل‌دی‌لوت‌پوت‌کړ دلبره　　اوس‌دی بیاسترګی‌سری‌کړی‌په‌کوم‌خوار دی

پروت‌یم‌وچی‌شوندی‌ستادحسن په‌چشمه باندی
وخوړم مارانو ستا دمخ په خزانه‌باندی

ستا په درکـی د بـ　　در دو دخـل نشته
مـطیع‌الله لـه در ه مه شړه رنځوردی
بی له تـا پـه عـاشقـا نو و یر انـی ده
جګی جګی حجاب لری‌که‌زاری ده

په‌مخامخ‌ګیلو کی کـله کـله د یار انو اومحبوب په زړه دخپګان لری‌را خپریږی نودلته شاعر هم له‌خطاب څخه مخ‌اوړی‌او دغیاب په‌الفاظو کی‌دخپل‌زړه درد‌او ګیله او دمینی‌نوری‌تودی‌سړی دیارغږونـوته رسوی دزړه غرض‌او مطلب‌ئی هماغه وی‌خو دالتفات‌له صفت‌څخه کـار اخلی نو دادی پدی نوی رنـګ یا شاعرانه تیښته کی‌مطیع‌الله‌څه ویل او اورول غواړی :

مـا په خوب کښی ځان مـلـنګ لیدلی دی
دزړه رخت‌می په‌عشق رنګ لیدلی دی
اوس له ویری په کـو څه ور تللی نشم
ما دمستو سترګو جنګ لیدلی دی
نن ئی بیا چرته خون کـړیدی پوهیږم
دخونی سترګی خماری بی څه نه دی
محبوبا په ستم د یرملـکـو نه و ران کړل
دصحرامیری‌و رګـاری‌بی‌څه نه دی
یـائی نیـاز دی یـائی قهر دی په زړه کښی
کـوزکتل د پریږ اری بی څه نه دی

(c) ketabton.com: The Digital Library

په سحر د یار د مخ ر نائی گـو ر ی
دعـا شق سترگی بیداری بی خه‌نه‌دی
دزړه غو ږسترگی پیدا کـړه چه پری واو ری
په هر لوری دشاهی د باهر شرنگ دی

اوس په‌یو نوی ر نگ‌غزل‌کی چه‌د الفاظو او معنی‌پوره رنـگینی‌پکی پر ته ده دیار په څنگ څنگ، خندا کر شمواو نغمو خلک خبر وی:

په څنگ څنگ له‌خلکه گرزم — په څنگ څنگ ویار ته گورم
په‌څنگ څنگ ور څخه‌تیر شوم — په څنگ څنگ ئی و کتل
په رنگ رنگ کـا کـر شـی — په رنگ رنگ وسوی سینی
په‌رنگ‌ر نگ‌ئی‌شرندی‌رنگ‌کړی — په رنگ رنگ خلکو ژړل
په شـان شـان کـاندی نغمی — په شـان شـان کـازړه زخمی
په شـان شـان زلفی‌شا نه کـا — په‌شـان شـان‌کـا دزړه وړل
په خنـدا خنـدا مـی بـولـی — په خنـدا خنـدا مـی زوری
په خنـدا خنـدا بلـل کـا — پـه خنـدا خنـدا شـړل

په همد غسی رنگینه پیرایه کښ په پرشا عرانه او ماهـرانه دول دزړه مطلب غواړی.

تلل‌دی‌وی یار مل‌دی‌وی ریبار که نه‌وی نه دی وی
لیدل‌دی‌وی‌خندل‌دی‌وی گفتار که نه‌وی نه دی‌وی
نرگس‌دی‌وی، مجلس‌دی‌وی‌خندا په‌دیرهږس‌دی‌وی
جانان‌دی‌وی مهربان‌دی‌وی، کنار که نه وی‌نه‌دی‌وی
تو تادی‌وی‌بو را دی‌وی، گلابـرغوتـی‌وادی‌وی
چمبیل دی‌وی امیل دی‌وی بهار که نه وی نه دی‌وی
نبکخواه دی‌وی‌پادشاه دی‌وی‌دریم مطیع الله‌دی‌وی
دیدار دی‌وی‌یک بار دوی وی‌تکرار که نه وی‌نه دی‌وی

(c) ketabton.com: The Digital Library

پدی و رو سته غزل کښی دکامل وصال او دمحبوب دمکیز و نو، ناز و نو او ښو و پوره تصویر و ښکل شویدی او دیو ماهر او غښتلی کښیده گر او رنځور گرپشان ئی دوصال دشپی تو له ننداره په پوره قوت رنځور کړی ده خوځان ئی په ویښه ویده اچولی دی او خوب وینی:

که ښکاره را ته دلبر لکه آفتاب شی
غمجن زړه به می روښان لکه ماهتاب شی
بیگاه شپه می خوب کښی لید ترڅنگ می ناست وی
له دیر ناز په ما باندی را پرتاب شی
دواړه زلفی بلو سوی زما په شو نډو
کله خاندی کله، کله قهر په عتاب شی
کله وائی یار دتا یم دچا نه یم
کله بیارا نه وحشی زما په باب شی
کله سری شو نډی چیچی را ته په غا ښو
کله سرمی په ورا نه کښیږدی په خواب شی
کله سوری را ته ځیر په قهقهه خاندی
کله مخ را ځنی پټ کا په حجاب شی
گاه نړی دناز خبری را آغاز کا
گهی بیا راته گویا په سخت جواب شی
کله وائی چه می مخ ته ځیر مه گوره
کله بیا مخ را نزدی کا ندی احباب شی
گهی مړاوی کتل کا تر بنولا ندی
کله برندی سترگی واړوی قصاب شی
کله سوك را کا په شا او په سینه کښی
له خوښیه په خندا را ته غرقاب شی

که پرښتم ئی چه دزړه مینی پـه چـا ئـی
دزړه حال را ته نه وائـی بـی جـواب شـی
کله لاس کـاندی چـا پیر زمـا تـر غـاړی
درست بلل می‌پری خوشبدی‌لـکه گلاب شی
چه له خو به را ویښ شوم آشنامی نـه وء
را پیښ حـال‌دهاماهی‌شوچه بـی‌آب شـی
کـه ان مخ را تـه بنکـاره نـکړی دلـبره
په هجران به‌می‌زړه وریت لـکه کباب شـی
ریـبارانـوخـبـر را وورچـه یاروائـی
مطیـع‌الله لـره ورځم چست او خراب شی

دمطیع‌الله‌دعشق اومینی په دنیاخوځه نه څه خبرشوی ، دده په دیوانکی ځای په ځای اجتماعی ، تنقیدی ، اوحماسی شعرونه هم شته خولږدی‌اودمالگی له اندازی څخه زیاتی نه کوی ، لکه‌چه وائی

له هغـو خلـکـوویـریـزه کـه دانائـی
چه تسبیح پـه ریـا لولـی شمله‌پـریـږدی
مطیع الله پـه شـریعت برابر درومه
دغـه لاربی خنـدو خارده لـکـه سپینـه

دعمل‌په‌باب‌وائی : په‌قصومطلب‌ووند نه‌شی‌پسی‌پاڅه
له گـفتـاره چـا کـردار مـوندلی نـه دی

دننگیالوپښتنو ځلمیانوپه برکښی‌وائی :

چه له توروی سری و ینـی ځځیـد لـی
پـه هغو ځوانـانو شوی‌ارتینـی کـونـدی

مطیع ا لله‌دخپلی‌شاعری علت دمهرویانوخوښیدل اودهجران دغم بد لـول بولی.

(c) ketabton.com: The Digital Library

مطیع الله څکه انشاء دشوکانندی

چه خو ښیزی مهرویان غزلو بانندی

آدم خان غوندی دسوزسازو ینا کړم

بدلوم غم دهجران بدلو بانندی

مطیع الله دتیمورشاه او شاه‌شجاع همعصردی، پخپل دیوانکښی ئی‌لیه تیمورشاه څخه دکشمیردحکم آزاد خان باغی کیدلوته اشاره کړیده ـ دغه شان ئی دشیر محمد اوشاه شجاع لانجه هم یاده‌کړیده، کومه وروستی‌سنه چه‌دده له دیوانه معلومیزی (۱۲۲۶) سنه‌ده اوپه دغه سنه کی ئی‌یوغزل ویلی دی.

داغزل می چه کړ سازحساب می‌وکړ

سن دهجررسیدلی‌وه تر (کروغ)

مطیع الله ددیوان‌یوه قلمی‌نسخه دکابل دمطبوعاتوپه کتابخا کښی‌شته‌دی دانسخه (۲۰۶) مخه‌ده پدی دیوانکښی هردول اشعارشته به‌آخرکښی ئی‌زیات مناجاتونه‌دی تول اشعار ئی‌نزدی څلورزره بیتونه رسیزی دغه قلمی نسخه دشیخ نیازگل پـه‌قلم لیکل شویده مگردلیکلوتاریخ ئی‌نه معلومیزی .

داوه دمطیع الله دشاعری په باب یوه لنده تبصره

(c) ketabton.com: The Digital Library

فارغی

بهار

بهار آمد که گردد شاهد گل بی‌نقاب امروز
جهان پیر پوشد جامهء عهد شباب امروز
ز باد صبح می آید شمیم باغ خلد اکنون
ز خاك دشت آتش‌سرکشد بارنگ وآب امروز
زمانه این زمان سوی زمین دارد نگاه لطف
که باوی گرمجوشی مینماید آفتاب امروز
جهان دیروز زیر پرده‌ء دی بود پنهان، لیک
گسسته خیمهء افسردگیها را طناب امروز
بیا مطرب غزل سرکن که با زاز فیض فرو ردین
طرب می‌خیزد از عالم چو نگهت از گلاب امروز
بزن چنگی بدامان طرب آهنگ عشرت کن
بیا درباغ مطرب ساز کن تار ورباب امروز
به بزم میکشان زاهد ززهد وتوبه کمتر گوی
که مستانرا چه امکانست ازمی اجتناب امروز
ازین پس ماوکوی میکشان ودر گه یاری
که فصل گل برد جزشاهدومی نیست باب امروز
درست عالم چوخواهد شد خراب از آسمان فردا
بیا ماوتو باشیم ازمی گلگون خراب امروز

(c) ketabton.com: The Digital Library

منور شد جهان درسایهء فصل بهار ایدل
مرا روشن شد این معنی چو روز از آفتاب امروز
مگر باد بهارانت زرشک زلف یارم سوخت
چرائی زلف سنبل اینچنین درپیچ وتاب امروز
بیا در باغ وبنگر گل که خندد بر رخ بلبل
تو نیز ای غنچهء خندان رخ از من برمتاب امروز
سخنهائیکه بشنیدم از ان لعل عذب دیشب
از ان حسرت چه می پرسی که چونم در عذاب امروز
بیا ساقی به بزم ما بده جامی شراب امشب
که من از بهر یک ساغر شرابستم کباب امروز
بصحرای جنون عمریست مجنون وار میگردم.
خدا را دور کن از رخ تو ای لیلی نقاب امروز
میان عشقبازان نمره اول میشوم آخر
چنین کز لعل شیرین تو گشتم کامیاب امروز
بهار خط جانان فارغی گل کرده در چشمم
که طبعم می کند گوهر فشانی چون سحاب امروز

(c) ketabton.com: The Digital Library

میتولوژی اجداد نورستانیان

(قبل از ۱۸۸۹)

احمدعلی معتمدی

ظاهراً نخستین کسیکه از میتولوژی کافران (اجداد نورستانیان) بار اول سخن راند جارج سکات را برسن *George Scott Robertson* نماینده سیاسی گیلگت بود که در ۱۸۹۰ به نورستان سفر کرد و در اثر یکه بنام *The Kafir of Hindu Kosh* کافران هند وکش انتشار داد آئین و مذهب آنان را تعریف کرد ، لیکن با آنهم میتولوژی آنان هنوز مجهول باقی مانده است و قرار گفته الفنستون *Sir Monstuart Elphinstone* آئین این کافران بهیچ مذهبی شباهت ندارد .

اکنون آنچه به خوانندگان گرامی مجله ء ادب تقدیم میکنم عبارت از یک قسمت یادداشتهای اینجانب است که در تابستان سال ۱۹۵۳ حین سیاحت به نورستان باهیات علمی دنمارکی برداشته‌ام . این مقال اگر شما را به کشف اسرار میتولوژی نورستانیان قدیم موفق نسازد لااقل آئین و یک سلسله عقائد و رسوم مذهبی آنها را معرفی خواهد کرد .

تاقبل از استیلای امیر عبدالرحمن خان اجداد نورستانیها گرویده مذهبی بودند بدوی همسایگان شان آنها را بت پرست و سرزمین ایشان را کافرستان مینامیدند. کافرهای جنوب هندوکش شرقی آلهه ء داشتند و اهالی هر دره بنابر اختلاف لهجه

(c) ketabton.com: The Digital Library

نامهای متعددی راچون ایمرا (۱) امرای ماراوا یند را .... استعمال میکردند .

یکعده بت های چوبی را به اشکال مختلف برای یاد و بود ایمرای خویش و یا برای خاطره قهرمانان و یاپدرو دوستان متوفای خود میساختند با لفرض اگر بگوئیم که آنهارا پرستش نمیکردند ـ اما بایست گفت که آرزو داشتند به وساطت آن بتها بدرگاه الوهیت راه یابند. اجداد پارونیان (۲) خدای بزرگ رابنام «مارا» میشناختندو چنین عقیده داشتند که بعد از هزار سال وقیکه «مارا» زمین را خلق کرد باخود گفت «بزمین میروم وبامردمان آن خویشی میکنم» «همان بود که در بین ابرهای سبز ، سرخ ، آبی ، بزمین فرود آمد و دوشیزه ءکه سوگا *Suga* نام داشت ودردامان کوه بالای سبزه هایکه وتنها نشسته بود بزنی خود گرفت ، واز ایشان پسری بنام هیمندو *Himandu* بوجود آمد وگفت « مخلوق من هنگام پرستش نام مرا یادکنند ودروقت دعا اسم سوگاو «هیمندو» را از همین جهت است که شوپوها (۳) این سرود رابنام «نات ما را» دربتکده ها میخوانند

«ای مارا ، توکائنات را آفریدی ، تواول وآخر هستی ، مرگ نداری ، باقی و پاینده هستی ، توخالق موجوداتی . وتویی که موجودات بشری وحیوانی رارزق میدهی ، بهترین فخرما اینست که تو موجود مبارك باما خویشی نمودی ودختری را بنام سوگا ازجنس ما به همسری خود قبول کردی .

آقای زمان خان باشنده دهکده اشتیوی که اجداد شوپوها اووخانواده اش را ازنسل دختر ایراکزم میدانند این افسانه را بمن گفت :

ایراکزم هفت بچه و یک دختر از یک زن بوجود آورده وآنهارا به شبانخانه فرستاده بود روزی ایراکزم چنین مشاهده کرد که پاره های ابردورا دورسنگی را احاطه کرده

(۱) ایمرا به معنی خالق صفحه (۳۷۹) کتاب جارج را برتسن *G. Robertson*

(۲) پارون عبارت از پره سون قدماست ، واین دره قشنگ دهکده های چون پشکی کشتکی ، دیوه ، اشتیوی ..... رابخود جاداده است .

(۳) مردمان دهکده اشتیوی واقع دره پارون نورستان .

(c) ketabton.com: The Digital Library

وگوسفند سفیدی از بین آن ابرها برآمده به‌اطراف سنگ گردش میکند، یکی از پسران نیز به‌این ترتیب مشاهده کرد که خواهرش در میان ابرها باهمان گوسفند سفید نزدیکی میکند متحیر شد که این چه‌کاری است باخود گفت شاید یک واقعه بزرگ رخ‌دهد . چند روز بعد دختر بار گرفت و آبستن شد ، برای زائیدن به دیپو (۱) *dibu* رفت وکودکی زاد. مردم‌دهکده از ین واقعه آگاه و متعجب گشتند اقارب وبرادر خوردش به‌دیپو نزد دختر رفتند وباو مبارك باد گفتند .

دختر همینکه اقارب خودرا دید کودك را نهفت برادرش بخواهر خود گفت : چون همیشه ترا به‌پشت میگشتاندم مردم گمان میکنند که‌من باتو نزدیک شده ام مرا بدنام کرده وکودك را از من پنهان میکنی؟ خواهر بجواب گفت. بالا نگاه کن . چون برادرش به آسمان نگاه کرد نوزاد خواهر را براسپ سرخ سوار دید روی کودك آنقدر درخشان بود که چشمان اوراخیره کرد وبزمین افتاد بیهوش شد وبعد بخود آمد .

سی روز اقامت دختر به دیپو *Dibu* به پایان رسید وبخانه آمد در هر دو دستش چراغ (۲) چوب ودر پشتش کودکش بود چراغ چوبی را بخانه گذاشت وباچراغ چوب دیگر خارج شد درتپه ای درون زمین داخل شد وپس بیرون برآمد . درین اثنا پدرش رسید ودختررا تعقیب کرد دخترچون دید پدرش او را دنبال میکند به‌حوضی داخل شد پدر نیز داخل حوض گردید. چندی بعد آب حوض خشک شد ، دختر حیران ماند وناچار کودك را به پدر نشان داد کودك آواز بر آورد : من خدای شمایم . سه‌سال دران حوض باقی ماندند . دختر به‌پدر گفت چه مدتی میشود که‌درین حوض هستیم ، پدر بجواب گفت که سه‌شب. دختر گفت نه سه‌سال است

---

(۱) زایشگاه اجداد نورستانی ها : در هر دهکده جای مخصوصی بنام دیپو بوده که زنان حامله ودخترانیکه زمان حیض آنها فرا میرسید مدتی به آن خانه میرفتند وتا پاك نمیگشتند بخانه مراجعت نمیکردند .

(۲) درنورستان هنوز چراغ وروغن عمومیت نداردواز چراغ چوب کار میگیرند.

که درآن حوض هستیم . بعددختربه‌پدر گفت‌پیش از انکه ما را ترك گوئی ازین کودك پیراهنش را بخواه تا برسم‌تحفه بخانه ببری.

هنگام وداع کودك جدخود را گفت اکنون که‌شما میرویدچه‌تحفه بتوبدهم ؟ جداودرجواب گفت‌که‌جز پیراهنش دگرچیزی‌نمیخواهد . طفل‌پیراهن خودرا طور تحفه به‌پدرکلان داد .

چون پدرکلان بخانه مراجعت‌کرد همان پیراهن راپوشیده وبا زن پیر خود بخواب رفت. پگاهی همینکه بیدار گشتند خودرا جوان یافتند .

* * *

نورستانیان قدیم به وجود پریان اعتقاد داشتند چنانچه مورکن ستیرن *Gcorge Morgenstierne* زبان شناس‌نرویژی‌در کتابیکه بنام چند ادعیه کتی *Some Kati Mythsland Hymns* نگاشته در صفحه ۱۷۸ دربارهء پریان چنین شرح‌داده است.

وتر (۱) بیلیوك جورای‌منچوقه استروش بنیادم - پریان از مردان‌مشهورتراند ومزاج‌بدی‌دارند .

۱ــمکی‌بیلیوك‌ای‌بیلیوك‌سیزدسی ـونسبت‌به‌انسانان‌متعدد ترو بسیارقشنگ‌ترندهلک دهکده«پرونس»افسانه‌راجع‌بیک‌پری‌بمن‌گفت‌این افسانه‌خیلی دلچسپ است ، واینکه چراتاحال نورستانیان طعام رانیم‌خام میخورنددلیل‌و داستانی‌دارد .

یک‌پری‌پسری‌بنام اسپروگرا *Esparogra* زائیده اسپروگرا بعد ازآنکه گردشی‌به آسمان نمود به‌دهکده پرونس(یکی‌از دهکده ای‌دره پارون) فرود

(۱)آرزیا آرزمحمدعبدالله‌پسرکشمیرسرکرده‌قوم کتی‌که‌در ۱۸۹٦ ازبرگمتال قرار ودر بشکل جا گزین شد وسپس به‌هند رفت‌ودر آنجا اردوآموخت ودراثرتماس مسلمین به میل خود مشرف به‌اسلام‌شد وبه‌اردو شرح زندگی دین وعادت‌کافرهارا نگاشت‌ومورگن ستیرن‌دراثری به‌عنوان « یک کافردربارهء عرف‌کافرها معلومات میدهد» خودآنرا بما تلخیص میکند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

آمد ونزدیک چشمه‌ای دودی یافت چون نزدیک شد دید زن پیری کـه پردی (*Porde*) نام دارد دستهای خود را زیر آتش کرده وشکم خود را چون دیگ بالای آتش گـذاشته وگندم را بدهن انداخته تابدین ترتیب گندم بشکم او رفته پخته گردد. اسپروگرا پردی را گفت : ای زن بدبخت چراچنین میکنی ؟ دیگ را به آتش بگذار وغذا را درآن بینداز مگر ببین که نه بسیار پخته شود ونه بسیار خام بماند بعد برگشت .

اسپروگرا بعداز مدتی بار دیگر بسوی پردی مراجعت کرد .

پردی اسپروگرا رامخاطب کرد وگفت : چون بمن نیکی کردی حالا بتوخبر میدهم که زود فرارکن چه من هفت بچه خونخوار دارم واگـر ترا اینجا یافتند میخورند اسپروگرا بجواب گفت « من فرارنمیکنم بلکه از تو مدد میخواهم » پردی بجواب گفت : خوبست اما شامگاهان چون پسران من ازشکار برگشتند وبتوگفتند چه حال داری درجواب بگو سلامت وگرنه ترامیخورند .

شامگاهان پسران پردی آمدند . اسپروگرا درجواب چه حال داری « سلامت » گفت بعد آهوئیکه شکارکرده بودندخوردندوبه اسپروگرا اذیتی نرساندند .

دربین خانه پردی دروازهء بود پگاهی موقعیکه پسران پردی خانه را ترك میدادند اسپروگرا راگفتند : احتیاط کن بدروازه دست مزن .

پردی هم برای رفع حوائج طبیعی ازمنزل خارج شد اسپروگرا انگشت خود را بسوراخ دروازه داخل کرد وچون پس کشید انگشتش زرین شده بود چون پردی آمد ازین رویداد بهراس افتاد اسپروگرا آن انگشت خود را باپارچه ای پیچانید بیگاهی چون پسران پردی آمدند ودر باره انگشتش پرسیـدند گـفت جراحت برداشته .

فردای آنروز همه یک دست خود را بسوراخ درون کرد که زرین گـشت وشب باز درمقابل سوال پسران پردی همان بهانه را اظهار کرد روز دیگر بادو دست دروازه را محکم گرفت وبالگد بدروازه زد دربشکست واسپروگرا درمقابل

خورد حوضی دید درحوض اسپ زرینی یافت که بیک جانبش خورشید وجانب دیگرش ماه بود براسپ سوار شد خورشید بشانه راست وماه بشانه چپ او قرار گرفت .

شامگاه همینکه پسران پردی آمدند متحیر شده بنای جنگ را کردند اسپروگرا چون بگوش اسپ نظر کرد دید که شمشیری قات شده بگوش اسپ است آنرا بگرفت وهفت پسر پردی را بکشت وبه هر کنج وکنار دهکده مدفون کرد .

چون « مارا » به پرونس آمد به اسپروگرا گفت : ای اسپروگرا اینهمه خورشید وماه واسپ را توگرفتی باید بمن بدهی اسپروگرا (۱) همه را به مارا داد .

* * *

اجداد نورستانیان « روح جاودانی » اعتقاد داشتند وچنین می پنداشتند که روح متحرك بوده بدن آدمی را هنگام مرك ترك میدهد شامگاه به کلبه مالوف حاضر میشود از آن جهت بازماندگان مرده هنگام صرف غذا ثواب طعام خویش را بروح مرده می بخشیدند « موراسکیته پنزاله *Moorasketa Penzala* یعنی خدا برای مرده برساند .

بزندگی پس از مرگ وتناسخ عقیده نداشتند میگفتند جسم فناه میشود تنها روح بشری است که باقی می ماند .

هرگاه شخصی می مرد بدون آنکه جسد اورا شستشو کنند همه لباس اورا می پوشاندند ولااقل برای مدت سه روز میت را بخانه میگذاشتند اقارب خویشاوندان وپیوستگانش می آمدند عادت این بود که نخست یک مرتبه دست خود را برسم تعظیم ودعا برسینهء مرده (۲) میکشیدند ریش سفیدان ازمردانگی وشاهکاری اویاد میکردند ودیگران یاماچ *Yamach* یعنی آمین میگفتند .

---

(۱) درکنار یکی از چشمه های دهکده پرونس سنگی بود وآنرا معبود اسپروگرا می نامیدند حالا همان سنگ را درجوار مسجد پرونس استاده کرده اند و ملابالای آن می ایستد وآذان محمدی را بتمام جمعیت ابلاغ میدارد .

(۲) مرده زنان ازین اسم مستثنی بود و فوراً ازمنزل خارج وبه مقرابدی نقل داده میشد.

(c) ketabton.com The Digital Library

عقب مرده گریه وناله معمول نبود ودرمدت‌همان سه روزسرود های مذهبی را درحال رقص میخواندند ودورا دورمیت‌میرقصیدندمتمولین این مراسم را تا هفت روزباخیرات دوام میدا دند مگرعوض مرده بت چوبی راکه در زمان حیات‌خود متوفی ساخته بود برتختی گذاشته وآنراهمچو مرده میشمردند .

جنازه را تنها مردان مشایعت میکردند مگردربین زمین نمیگذاشتند بلکه آنرا درصندوقی‌مبنت کاری‌شده باتیر ، کمان مرده دوراز دهکده می ماندندپیوسته گان اوگاهگاهی‌بزیارت‌آن میرفتند بعد از یکسال یک مرتبه خیراتی ازطرف بازماند گان او میشد(این عادت‌هنوزمعمول است) یعنی‌بیوه زن تاخیرات شوهر خود را ندهد خانه شوهرمتوفای خود را ترك نمیکند خیرات برای مردگان وظیفه نخستین پسربود درصورتی که‌مرده پسرنمی‌داشت زن اوبه اجرای آن مکلف بود .

دیری نمیگذشت که‌جسد مرده ازخاطر ها محومیشد وازمدفن اویادی نمیکردند تنهابت‌اورا که‌دوراز دهکده جای‌داده بودند میپرستیدند .

پارونی‌هاصندوق‌مرده‌رابی‌Be میگفتندودونفرتاشام‌نزدیک‌آن‌میبودوبعدتابوت رادرمیدان گذاشته باخون حیوانی خرد را مالیده میگفتند .« سوچ » (پاك شد) سپس‌تادوازده‌روزخیرات‌میکردند.ازغذاوگوشت‌خیرات‌زنان‌رانمیدادندو میگفتند خیرات راکه‌پاکست‌نباید بزنان داد . اشخاصیکه درخیرات‌سهم‌بزرگی میگرفتند به‌یک حلقه طلائی‌بگوش می‌آویختند بی‌Be برای‌چندین نفرازاعضای خانواده که‌می‌مرد استعمال‌میشد ،مگرصندوق مرگ زنان علیحده بود .

حقوق‌واثت‌کافران هندوکش خیلی‌بدوی‌است ، میراث‌حق مشروع‌پسران بودوزنان ودختران ازآن محروم‌بودند،یعنی‌بچگان دارائی پدررا میان خویش مساویانه تقسیم میکردند،اگرمتوفی‌بچه نمیداشت‌میراث به‌برادریابرادرزاده‌اش ویا به‌اولاد نرینه خواهرش تقسیم‌میگردید .

(c) ketabton.com: The Digital Library

دختر و خواهر در صورتی میراث میبردند که بعد از عروسی صاحب بچه میشدند بچه خوانده همانطور میراث میگرفت که فرزند نسلی.

چون عقیده داشتند که دختر دیر یا زود خانه پدر را ترك میدهد و مال بیگانه میگردد اورا از میراث محروم میساختند . هرگاه مرده برادرزاده هم نمیداشت بسلسله اسلاف ذکورش مراجعه میکردند تا اینکه بمرد زنده برسند ، آنوقت میراث مرده را بآن مرد میدادند ؛ یعنی میراث از ذکور بذکور نقل میکرد.

آلههء کافران

کافران هندوکش معبود را به نشان الماس تشبیه میکردند ، چنانچه میگفتند: ایمرا سرنترنا یعنی معبود مانند نشان الماس.

برای معبود خویش زن و فرزندانی قائل بودند .

سیاه پوشان همسر خود را بنام کمی *Kumay* یاد میکردند و در وقت خطراز اوتقاضا میکردند که تو زن معبود هستی با ید بما مدد کنی و اگر نمی کنی سر چربی تراتلف میکنیم .بنام وی قدری پنیر روغن را بزمین پرتاب میکردند و عقیده داشتند که آسیب به او میرسد .

در ادعیهء کتی مورگن سیترن «*Some Kati Myths and Hymns*» صفحه ۱۸۰ راجع به دختران ایمرا چنین نگاشته است :

«ایمرا اره جریسه شیرا وسل اولیور» (او دختران معتبر ایمرا) *O Indra's rich-daughters-hisi*

هرگاه بخطری مقابل میشدند میگفتند : «آی ایمرا پتله بگیش تا» یعنی ای خدای فرستاده تو خواجه خضر که بهر کس خود را نشان میدهد و بهر کسی روزی و هستی میدهد .

هنوز ملک دهکده کرشتوز عقیده دارد که گیش عبارت از همان ابوجهل است که در قدیم اجدادش بهوی چنین اظهار میکردند . «آ ککسرما نیوگیش» یعنی ما به هوشیاری تو تن داده ایم .

مورگن ستیرن *Morgenstierne* در صفحه ۱۷۷ کتاب ادعیه خود از

(c) ketabton.com The Digital Library

جنگ گیش *Gish* واپند را *Indra* (۱) که‌بین‌خودنمرده‌اندنقل‌کرده‌است'ایندرا غالب‌و قهرمان نشان داده است.

مان *Mon* خدای وسیله سازآنهابود درصفحه ۱۷۲ ادعیه کتی‌نیز تذکار یافته که‌ازآسیاب باسبد چون مادری‌بهرکسی آردمیدهد.

بگشیت *Bagisht* خدای‌رزق بود ودر صفحه۱۷۳ ادعیه‌کتی‌ازان‌نیز تذکری بمیان آمده است. مردکهن سال دهکده کوشترزعقیده دارد که‌بگشیت معبود حیوانات بوده ، وحوضی درگوشتوزبنام بگشیت نیله‌وجود داشت که بعقیدهء قدماء بگشیت‌آنجا برای غسل‌کردن‌میآید، وآنجا درنظر مردم‌ده جای‌ترسناك بود.

پشاشی *Pashashi* معبودی‌بودوعقیده‌داشتندوجودانسان‌ساخته‌دست‌اوست. دیسانی *Disani* آلهه‌مقرب‌بود، بت‌اومانندپشاشی بالای‌شاه‌بزنشسته‌وشاخ‌های‌بزرا محکم گرفته‌بود.

وامه‌ئی‌ها خدا وندرا (ایندرا) مینامیدند، چنانچه دردهکده وامه باغی‌بنام ایندرا کون یعنی باغ ایندراوجوددارد ، چون ایندراشراب‌رادوست‌داشت ظروف بزرگ سنگی‌که دران آب انگوررا میکشیدند ساخته بودند وهنوزوجود دارد.

کافران برای‌خدایان خرد بت‌ها میساختند ادعیه ونشیده ها می‌سرودند. عموماً این سرودها را روبروی‌بت‌ها باآله‌های موسیقی‌چون واج(۲)، سرنی اوربا می‌نواختند وحاضرین برقص آغازمیکردند.

پشاشی همان آلههء که‌دربالا ازان یادکردیم سرود بنام «پشاشی‌نات» دارد سرودابن همیشه بارقص خوانده میشود، وترجمه آن اینست.

خداوند زنی را بنام پشاشی‌آفریده فرمود که بهترین مخلوقات باشد فرشتگان

---

(۱) ایندرا *Indra* : یکی ازخدایان‌مذهب برهماست که‌هندیان آنراخدای‌هواوفصول ومحرك‌ابرها وازجمله‌نگاه‌بانان‌عالم‌میشمردند . بمرجب صوری که‌نقاشان‌هنداز ایندرا کشیده‌اند خدای‌مزبور چهاردست‌داشت‌وبرفیلی‌سواروچشمان‌او باپارچهء بسته‌بود. ازکتاب *La cite antique* صفحه ٥٦٤ اثر *Fustel de Coulanges* مترجم نصرالله‌فلسفی

(۲) قدیمترین آلهء موسیقی است که تاریخ ایجادآن درحدودچهار هزارسال‌قبل تخمین‌شده‌است شایدهم‌عصرهارپ *Harp* سومری‌ها باشد.

خورده گیری میکردند که چطور زنی بهترین آفرینش شده میتواند ؟

خداوند فرمود که زن میزاید وموجودات بشری را باشیرخود می‌پرورد ازان جهت زن قابل قدرو بهترین مخلوقات باشد .

درماه نیلو(۱) *Nilo* وقتیکه رمه‌هادهکده را ترك گفته به مرغزارها میرفتند اهالی شوپوسرود مخصوصی داشتند که حتی به دهکده دیوه و پرونس که درهمجواری آنها واقع است تعلق نداشت و برای یك هفته این سرود « دیسنی» *Disaninat* (۲) نات«نامیده میشد میسرودند» .

« ای دیسنی» تونگاه بان دروازه خداوندی ،وعلاوه بران هژده وظیفه‌داری : نگاه بان بتکده شیردهنده موجودات بشری ،نگاه بان اطفال ،خیرخواه بندگان ، خیرآور ، ازطرف الهی ، کشاینده دروازه شیر ،شهوت دهنده انسان، تکثیردهنده نفوس، اجازه خواه ازطرف الهی ، نگاه بان دروازه رحمت.

شوپوهامارای خودر استایش میکردند وسرودزیررادرمقابل بتش بانغمه میسرائیدند.

نات ما را

ای ما را، توکسائنات را خلق کردی تراول وآخری، تومرگ نداری، باقی وپاینده‌ای تو خالق موجوداتی وتویی که موجودات بشری وحیوانی رارو زی میدهی ، بهترین فخرما اینست که تو موجود مبارك با ما خویشی کردی وزنی را بنام سرگا ازجنس مایه همسری خود قبول کردی .

« کافران برای یاد دهانی خداوندان واقارب خویش بت ها میساختند وآن بت‌ها را بااحترامات زیاد به‌بتکده ها میگذاشتند .بت‌های آنها خیلی متعدد بود وبردهکده انواع بت‌هاداشتند، اینك شرح آنهارا ازده ارنش شروع میکنیم .

---

(۱) اول بهار.

(۱) مرر گن ستیرن درصفحه ۱۸۱ ادعیه کتی خرد یکقطعه بیت دیسنی رااز هندی چنین ترجمه کرده است .

O, Priestess. (To-) The dance come : Thy on-head Golden mo

(c) ketabton.com: The Digital Library

ارنسی هاخدارا ایمرای میگفتند و بتی مانند تابه سنگی برای اوساخته بـو دند و هرسال بنام وی‌قربانی هامیکر دند، دراطراف‌آن ۲۰۰۰بزوگاوراجمع میکر دند وپیش ازآنکه‌آنها را قربانی کنند بالای هریک آنها آب میریختاندند، هرگاه حیوان خورد را تکان میداد، خوشوقتی ها میکر دند ومیگفتند که قربـانی شان قبول شده است.

صورت ذبح گا و از ذبح بزوگوسفند مختلف بود، یعنی گاورا ازشاخش گرفته باتبربـه عقب گـردن آن میز دند . بـزوگوسفند را با کـارد میکشتند بقسمیکه نوك آنرا به گلوی حیوان زده بیرون میکشید ند .

بت‌ترسکن که ازچوب‌وبشکل‌آدم ساخته بودند وبیک دست‌آن نیزه‌ودر دست دیگرآن تفنگ بود و درموضع‌بنام ترسکن جای داشت، درهرپاییز برای او قربانی میکر دند ، چون‌وظیفه‌آن مرحمت‌به فقرا بود، دعا میکر دند که فقرارا از امراض وبلاها نجات دهد .

پرکـدی را نیزبه شکل انسان و ازچوب ساخته بـودند درهـرسه سال بیست بیست‌نفرقربانی میکر دند، تانباتات‌آنهارا از امراض‌نباتی وطرفان ژاله‌نجات‌دهد.

نده : بت سنگی نیم‌تنه و درنده تـرین جایگاه آن بـود ، عقیده داشتند کـه سرکرده جن است،برای‌آن قربانی میکردند تـاجن را نگذارد که بملـك شان ضرر رساند .

این چهاربت بالامردوازجمله اقوام چهارگانه خدایان شان بشمارمیرفت .

دردهکده پرونس‌سنگی هنوزوجود داردکه‌درایام قدیم آنرابت اسپرخ میگفتند ودربتخانه وی(وارخ)گاوقربانی میشد وخون آن گاورا برسربت می‌ریختند،

سولموچ : ازین بت‌اکنون اثری‌نیست‌وبتکده آن‌ویران است‌مگردرمحل‌آن مناری ایستاده وخـانـه های‌پرونسی هـارادراطـراف‌خـود تمرکزداده است .

عادت‌قـدماین بود که‌هرپاییز بزی‌قربانی‌کرده‌خـون‌آنرابالای‌سولموچ بریزند وبه دورادورآن بسرود ورقص آغازکنند.

دردهکده دیوه دره پارون بتی بنام اوکشوم وجود داشت که در روزمراسم قربانی آن حتی از دهکده اشتیوی مردم دعوت میشدند، ودربرابر «اوشوم» عرض نیازمیکردند تارمه‌های شانرا زیاد وبچه‌ای باو اعطاء کند.

سرود ذیل در بتخانه سولموچ خوانده میشد :

در صفت شبانخانه «وت *Wot*»

«سجمسه	ساوتی	اوپوجونوی
نام‌شبانخانه	نزدیک	جای‌خوب
«ارلالی	چیرنچوبی	اوپوجونوی»
شرش آب	غرس آب	جای‌خوب
«بیوبچه‌سه	ساوتی	اوپوجونوی»
نام شبانخانه	نزدیک	جای‌خوب
«ارلالی	چیرنچوبی	اوپوجونوی»
«تستیسه	ساوتی	اوپوجونوی»
نام شبانخانه	نزدیک	جای‌خوب
«ارلالی	چرینچوبی	اوپوجونوی»
«اوبتیسوك	ساوتی	اوپوجونوی»
نام شبانخانه	نزدیک	جای‌خوب
«تیزیسه	ساوتی	اوپوجونوی»

اگرچه مجاهدین اسلام بتهاوبتکده های کافران را ازبین بردند، مگر هنوز هم درجوار بعض مساکن آن سرزمین بقایای بتکده ها ئی دیده میشود که بجز اثر زمین وتهداب آن چیزی بنظرنمیرسد، ازآن جمله بتکه ایمرا گرام دهکده کشتکی دره پاردن قابل تبصره است.

این بتکده بطرف غرب، رخ به آفتاب قرارداشت، وبت ایمرارادر آن گذاشته بودند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

یطرف شرق وشمال شرق این بتخانه محوطه هایی بود زنان حق داخل شدن را دران نداشتند .

درمایو له *Yela* از دیگر دهکده های دره پاردن مردم جمع میشدند وگاوان خیرات میکردند خون گاورا به شاخچه ارچه انداخته، قدری به‌بدن ایمرامی مالیدند .

درین دهکده مرد کهن سالی‌را بنام ودی‌یافتیم که از اثر ضعف چشمان خود را ازدست داده برد، ومردم امروزاورا باسم علی‌خان یاد میکردند ، دران حال معلومات ذیل را ازوی درباره‌ء ایمرا گرام گرفتیم .

بت ایمرا درشمال شرق بتخانه ایستاده بود . یک بت خرد درسمت چپ ایمرا وجود داشت که بنیه دیس نام داشت که بروی‌سنگ هموارسپیدی نشسته بود، دردیوار غربی‌خطوط چهارخانه‌برنگ سرخ‌برای‌زینت کشیده بودند. هیچ کس حق نداشت بدون روزهای‌مخصوص‌داخل ایمرا گرام شود، اگرشخصی داخل میشد باید یک گاوخیرات میکرد . دربرنده بتخانه گوشت تقسیم میشد دربالای‌دروازه یک کلکین وجودداشت که‌درروزهای عبادت آنرا بازمیکردند وقتیکه اشعه خورشید بایمرا می رسید حاضرین درحالیکه به آله های موسیقی چون ادرباو أدك (واج) وتوله‌سه سر راخه بدرقه میشد میرقصیدند وچنین مسرودند .

کووری‌کوریکر- کروری‌کوریکر -پرنچوك - پرنچوك - هاج- هاج .

کوه ریکوریکر	(توله بزن)	کوه‌ریکوریکر	توله‌بزن
پرنچوك	شباسی	پرنچوك	شباسی
	هوری		هوری

(درحمان بابادوی، غزلی)

چه ځما په پریشانی ئی زړه ښه کیږی
زړه یی ماغوندی دیار پسی پریشان کړی

چه ځما په چمن راشی گستاخی کړی
دشبنم په څیر ئی عمر یوزمان کړی

چه آزاده ترمنکر ترسره پریوزی
دفلک په ځیر می توره دزبان کړی

هغه غشی چه دترکو دغمزو دی
هرکلام می دهغه غشی پیکان کړی

چه کشور دافغانا نو معطرشی
دهر بیت مصرع می زلفی دخوبان کړی

نه به مامنع کړی ته له خپله یاره
نه به کوزپه مځکه ستوری دآسمان کړی

الهی دخپل حبیب پاله برکته
داساده انشار نگینه درحمان کړی

هسی بی له یاره زه یم په جهان کښی
چه می نشی ځای په ځمکه په آسمان کښی

سره گلونه دچمن راته سوراورشی
چه قدم بی یاره کیږدم په بستان کښی

چه ئی مړنه یم له دیری بی نیازیه
حیرانیږم دناتوان صورت په توان کښی

که هر څوفکر له ځانه سره وکړم
هیڅ دصبر طاقت نه وینم په ځان کښی

هیڅ ساتنه دسرکښ خا طررانشی
څوك ساتلی شی بحری په گریوان کښی

ترهغه بهبل نادان په جهان نه وی
چه څوك مهروفا غواړی په نادان کښی

که ئی سل ځله په ځار وقربان بوللم
غوږ رانه باسی په ځاروپه قربان کښی

هسی رنگ زمابه دیره ژړا خاندی
لکه گل دپسرلی خاندی په باران کښی

جوهری شی درولعل کاندی برځیره
چه می کښینی ددوو ستر گو په دکان کښی

چه می هیچری په خوا په خاطرنه وو
زمانی راته څرگند کړه په زمان کښی

چه په وصل کښی ئی اوښی نه وچیږی
تروبه حال درحمان څه وی په هجران کښی

(c) ketabton.com The Digital Library

پیوسته بگذشته

محمد رحیم الهام

ابو الحسن علی هجویری

از آنجا که کشف المحجوب و کتاب اللمع ابو نصر سراج از نگاه طرح عمومی مباحث باهم مشابهند و اولی یک چند مطلب را از دومی اقتباس کرده است نکلسن گوید که کشف المحجوب بروش و شیوهء اللمع تألیف شده است و چنان مینماید که هجویری آن کتاب را بغور مطالعه کرده و بآن کاملاً آشنایی داشته است ، بنابران میتوان گفت که ازان در هنگام نوشتن کتاب خویش استفاده نیز کرده باشد . این سخن درست است ، اما نباید نگفته گذشت که تشابه بین اللمع و کشف المحجوب از نظر عین مطالب و مواد ، چنانکه بگوییم آن یکی از ین دیگر بتمامت اقتباس شده است ، نیست. بلکه آنسان که بیان کردیم این تشابه از لحاظ طرح و ترتیب ابواب و فصول است و هرگاه جامع بودن و احتوای آن کتاب مرهمه مسایل و حقایق عرفانی رایج تا آنزمان را در نظر بگیریم ، چنان است که هجویری نه تنها اللمع را دیده و و از آن استفاده کرده است ، بلکه بسیاری از آثاری را که تا آنزمان در تصوف بزبان عربی موجود بوده از نظر گذشتانده ، و صرف نظر از مطالعات و تتبعاتی که در علم تصوف داشته ، خودش هم که مردی صاحبنظر بود تیوریها و نظریات خود را از روی کشف و حالی که داشته است بترتیبی موجز نوشته .

رویهمرفته هجویری ، در کشف المحجوب از آثار ذیل نام گرفته است ، که یقیناً همه را مطالعه کرده و امکان دارد مواد مهم آنهارا درکتاب خویش بزبان خود گنجانیده باشد :

۱– بیان آداب المریدین (محمد بن علی ترمذی)
۲– تاریخ اهل صفه (از ابی عبدالرحمن محمد بن حسن اسلمی)
۳– تصانیف ابو جعفر محمد بن المصباح الصید لانی
٤– تصحیح الاراده (از جنید بغدادی)
۵ – تفسیر از (محمدبن علی الترمذی)
٦– کتاب سلمی
۷– کتاب قشیری
۸– کتاب محبت (از عمرو بن عثمان مکی)
۹– کتاب النهج (از محمد بن علی الرمذی
۱۰– لمع (از ابو نصر سراج)
۱۱– حکایات عراقیان
۱۲– ختم الولایته (از محمدبن علی ترمذی)
۱۳– رسائل (از ابو العباس سیاری)
۱٤– الرعایته بحقوق الله (از احمد بن خضرویه)
۱۵ غلط الواجدین (از ابو محمد رویم بن احمد)
۱٦– کتاب اندرا باحت سماع (تالیف یکی از ائمه اهل حدیث)
۱۷– کتاب اندر مرقعه (از ابو معمر اصفهانی)
۱۸– کتاب تاریخ المشایخ (از محمدبن علی ترمذی)
۱۹– کتاب رغائب (از ابو عبدالله الحارث بن اسد المحاسبی)
۲۰– مرآه الحکما (از شاه بن شجاع کرمانی)
۲۱– نوادر الاصول (از محمد بن علی ترندی) (۱)

ازکتابهاییکه ذکر کردیم ، هجویری مطلبی چند را اقتباس و بدان اشاره

(۱) فهرست والنتین ژکوفسکی در آخر کتاب کشف المحجوب و تاریخ تصوف در اسلام دا کتر غنی (ص ۵۳۳)

(c) ketabton.com: The Digital Library

کرده است، چنانچه درآنجا که بذکر احوال معروف کرخی می‌پردازد گوید :-

« امامن برای مرافقت دوپیر مقدم ، یکی صاحب نقل و دیگر صاحب تصرف اندرین محل آوردم . یکی از ان شیخ متبرك ابو عبدالرحمن السلمی که کتابش براین ترتیب است ، و دیگر استاد ابوالقاسم قشیری که اندر صدر کتابش ذکروی برینجمله است»

درعبارات بالا هجویری نام کتابهای سلمی و قشیری را نگفته ، اما چنان مینماید که مرادش (طبقات الصوفیه‌ء سلمی) و (رساله‌ء قشیری) خواهد بود .

دیگر عبارتی دراز ، درتوضیح معنی « محبت » از « کتاب محبت » عمروبن عثمان مکی متوفی (۲۹٦) نقل کرده است.

بعلاوه‌ء آن یک مورد که گفتیم ، درکشف المحجوب بعض پارچه ها از رساله‌ء قشیریه بنظر میخورد که بزبان دری ترجمه شده است.

درصفحه‌ء (۵۳) کشف المحجوب این عبارت از کتاب « تاریخ مشایخ تألیف محمدبن علی ترمذی نقل شده است واین روایت اندرکتاب تاریخ مشایخ که محمد بن علی حکیم ترمذی کرده است مکتوب است که : درابتدا وی (ابوحنیفه کوفی) صوف پوشیده و قصد عزلت کرده تا پیغامبررا صلی الله علیه وسلم بخواب دید گفت که ترا اندرمیان خلق می باید بود ، ازآنچه سبب احیای سنت من توای آنگاه دست ازعزلت بداشت وهرگز جامه نپوشید که آنرا قیمتی بودی. »

درصفحه‌ء (۳۱) این چند فقره ازخواجه عبدالله انصاری هروی برسبیل اقتباس مندرجست :

« واین معنی آنست که آن پیرگفت ، یعنی خواجه عبدالله انصاری هروی که : اندوه ما ابدی است ، نه مرکز همت ما مقصود را یابد ونه کلیت ما نیست گردد اندردنیا وآخرت ، ازآنچه یافتن چیزی را مجانست باید ووی جنس نه و اعراض ازحدیث ویرا غفلت باید درویش غافل نه ، پس کاری افتاده همیشگی وراهی پیش آمده مشکل ، وآن دوستی است ، با آنکه کسب را بدید اروی ره نه ، ووصال وی مقدور خلق نه وبرفنا تبدیل صورت نه ، وبربقا تغییر روانه ، هرگز فانی باقی

نشود تاوصلت بود ونه باقی فانی شود تاقربت بود، کاردوستان وی سربسر محنت. تسلی دل را عبارتی مزخرف ساخته اند وآرام جان را مقامات ومنازل وطریق هریدا گردانیده وعبارات ازخرد بخود نموده ومقامات ایشان ازجنس بجنس وحقتعالی منزه ازاوصاف واحوال خلق . » (۱)

گفته بودیم که هجویری یکتن از صوفیان معتدل وسراپا پیرو شریعت وسنت بود بنابران کتابش کشف المحجوب هم ازاول تا آخر موافق بشریعت ودیانت اسلامی نگاشته شده ازآنرو دربسیاری جایها با آیات قرآنی موشح وبا احادیث نبوی مزین است. مگر آنجا که بآیات واحادیث استناد جسته موافق باشیوهء صوفیان تفسیر صوفیانه کرده یا برای تأیید مطالب عرفانی آنرا دلیل آورده است، ولی مانند صوفیان دیگر ازمعنی ظاهری آیات واحادیث بسیار دور نرفته ودرین کار چون دیگر عارفان مفسر مبالغت نکرده است. گذشته ازآیات واحادیث درکشف المحجوب گفتار وتعبیرات صوفیانهء بسیاری از صاحبان طریقت وعباراتی ازائمهء شریعت که بکار تصوف می آید دراکثرجاها درج است.

گفتیم کشف المحجوب قدیمترین وتااندازه یی کاملترین اثری است در تصوف بزبان دری که دردست است ودرهر قسمت گفتارا کابر صوفیه درآن نقل وتشریح شده است، بنابران ضرور است که موءلف آن، تمام آثاری راکه تاآن وقت در تصوف نگاشته شده بوده بدقت مطالعه کرده است؛ وخود نیز بکثرت وصحت آثار بزرگان این طایفه اشارت کرده میگوید «وآنکه نیز اندرین (مرادش کشف المحجوب) نگرد از علمای ظاهر وغیرآن بداند که طریقهء تصوف را اصلی قوی است وفرعی مثمر، وجمله مشایخ ایشان از اهل علم بوده اند وجمله مریدان را برآموختن علم باعث بوده اند وبرمداومت کردن برآن ایشان راحریص داشته اندو هرگز متابع

(۱) عباراتی که درینجا ودربالا ازآثار دیگران نقل شده است، گرچه نگارنده مجال مقایسهء آن را با اصل آثار نیافت ولی بگمان اغلب مطالب ازدیگران وعبارات ازخود هجویری است ونقل طابق النعل بالنعل نیست.

(c) ketabton.com: The Digital Library

لهو و هزل نبوده‌اند و طریق لغو نسپرده، از انکه بسیار از مشایخ طریقت و علمای ایشان اندر ان معانی تصانیف لطیف ساخته اند و بعبارات لطیف از خواطر ربانی خود برهان نموده اند» (۱)

گذشته از آیات قرآن و احادیث پیغمبر (ص) اشعار و تعبیرات و تعریفات و یکچند مثل و حکم بعربی نیز در کشف المحجوب درجست که نقل همه باعث درازی سخن میگردد.

سبک کشف المحجوب: درباره سبک این اثر ملک الشعرا بهار مرحوم در سبک شناسی (جلد دوم) بحث مفصل و دقیق و استادانه کرده و خصوصیات نثر آنرا باز نموده است و در ضمن گوید «این کتاب از حیث سبک بالاتر و اصیل تر و بدوره اول نزدیکتر است تا سایر کتب صوفیه و میتوان آنرا یکی از کتب طراز اول شمرد که هرچند در قرن پنجم تالیف شده و بیش از کتب قدیم دستخوش تازی و لغتهای آن زبان است، اما باز نمونه سبک قدیم را از دست نداده و رویهمرفته دارای سبک کهنه است.

افعال و لغات کهنه و غریب و استعمالات دوره اول بتمامها در ین کتاب دیده میشود و ازین گذشته اصطلاحات خاصی نیز از خود دارد که غالب آنها بعد ازین در کتب تصوف مصطلح گردیده است»

چون بهار در سبک شناسی هرچه مفصلتر سبک کشف المحجوب را ایضاح و معرفی کرده است برای دریافت اهمیت ادبی و پهلوهای بدیعی و نمونه‌ها و امثله و تشریح و تشخیص لغات و سایر خصوصیات و امتیازات ادبی و فنی آن به سبک شناسی جلد دوم مراجعت شود.

طبع کشف المحجوب:

نظر بگفته نکلسن در مقدمه ترجمه کشف المحجوب بانگلیسی، نسخه‌های قلمی آن در کتابخانها و موزه های آسیا و اروپا محفوظ است. اما طبع آن تا جایی که برنگارنده مکشوف شد، سه بار در سه مطبعه مختلف صورت گرفته است:

(۱) کشف المحجوب صفحه (۱٤)

۱– در لاهور

۲– در مطبع سلیازف سمرقند، باهتمام ملاسید عبدالمجید مفتی بسن ملاسید عبدالله المدرس الحنفی درسال ۱۳۲۹ ه.ق . که نسخت آن بقلم میرزا سید عبدالسلام پسر ملا سید عبدالمجید مهتمم همان نسخه درسال ۱۳۳۰ درماه شوال المعظم انسام یافته وچاپ آن سنگی است. درین چاپ گرچه اغلاط فراوان املایی وکمبودیها دیده میشود ولی درنوشتن این رساله بهسبب عدم نسخ بهتر مأخذ نگارنده همان نسخه بوده است.

۳– درسال ۱۹۲۶ میلادی، باهتمام خاورشناس معروف روسی والنتن ژکوفسکی درلینن گراد بامقدمه وحواشی وفهرست امکنه واسماءالرجال وصحافت خوب بطبع رسیده است.

ترجمه کشف المحجوب بزبان انگلیسی.

چون کشف المحجوب علاوه بر محبوبیتی که در عالم اسلام وارزش و شهرتی که درجهان عرفان اسلامی دارد مورد نظر دانشمندان مغربزمین نیز قرارگرفته وچون اولین وجامعترین کتابی درتصوف اسلامی بزبان فارسی است ودران در بابت مذاهب وروشهای گوناگون تصوف اسلامی سخن گفته شده است میتواند برای متتبعان این علم ازمسلم وغیر مسلم یک اثر قابل توجه ومطالعه باشد.

شاید بهمین لحاظ واز انجاکه یک متن کامل کلاسیک در تصوف است خاورشناس مشهور انگلیسی متن فارسی آنرا بزبان انگلیسی برگردانده و آنوقت که هنوز زنده بود دوباریکی درسال (۱۹۱۱) میلادی وبار دیگر در سال (۱۹۳۶) میلادی درکمبریج انگلستان چاپ کرده است چون این ترجمه ازلحاظ کیفیت عیناً مانند است بامتن فارسی آن . بحثی در اطرافش لازم نخواهد بود . محض اینقدر بایدگفت که درهنگام ترجمه، نسخه‌های که نکلسن دردست داشته، چنانچه خودهم تصریح کرده است، ناقص بوده وازهمین بابت درترجمه وی درآغاز واواخر ابواب وفصول وبعضی القاب وعناوینی که هجویری به بزرگان صوفیه

(c) ketabton.com: The Digital Library

داده است کمبر دی دیده میشود. آنچه تا یک اندازه گفتنش مهم است مقدمه یی است که نکلسن بزبان انگلیسی نوشته و باترجمه خوددر یک وقایه چاپ کرده است دراین مقدمه صرف نظر از ین که فراخورامکان بشرح بسیار مختصر احوال هجویری پرداخته است ، اندکی متوجه انتقادنیز بر کشف المحجوب بوده است وما مطالب عمدهء آن رادر جاهای لازم در ضمن مباحث این رساله بیان کرده ایم .

کشف المحجوب ابویعقوب سکزی :

بنام کشف المحجوب کتابی دیگر نیز در دست است که آنرا ابویعقوب سکزی (سیستانی) در نیمه دوم قرن چهارم تالیف کرده وآن غیراز کشف المحجوب هجویری است و در تایید مذهب اسماعیلی نگاشته شده وتا کنون بطبع نرسیده است .(سبک شناسی)

مباحث کشف المحجوب هجویری

کشف المحجوب مشتمل است بریک مقدمه و(۳۹)باب وهرباب به فصول ومباحث زیاد تقسیم شده است که هجویری دران از جزوکل فلسفهء روحانیت ، باوصف در نظر داشتن جنبه اختصار با شباع هرچه تمامتر سخن رانده و با ادله وامثله وبراهین عقلی ونقلی ونقل گفتار وآراء عارفان گزیده ومشهور وبا منطق درست وقابل فهم وقبول مطالب خودرا اثبات کرده وخواننده رابحقیقت وکنه تصوف باگفتار شیوا ومخصوص خود آشنا میسازد .

مذاهب تصوفی در نظر هجویری

در صفحات بیشتر گفتیم که یکی از مهمترین ومعروفترین مباحث کشف المحجوب ، همانا تشریح وتعریف دوازده مکتب تصوفی است که از جمله این دوازده مکتب ، درکتب قبل ازکشف المحجوب تنها از مکتب «ملامت» نام برده شده ودیگر تصنیف وطبقه بندی مکاتب واختصاص وانتساب هریک ازان مکاتب بموءسسی معلوم برای نخستین بار درین کتاب توضیح شده است .

(c) ketabton.com: The Digital Library

اینک در ضمن معرفی آن مکتبها از نظر هجویری، نظریات و انتقادات مؤلف را بالمقایسه راجع بآن مکاتب مختصراً مطالعه میکنیم :

تاقرن پنجم و تازمانیکه هجویری کشف المحجوب را می نوشت در بلاد مختلف اسلامی دوازده مکتب تصوفی معمول بوده است؛ و بدانسان که پیشتر گفته ایم، چون کشف المحجوب نخستین اثری است که از این مکاتب نام میبرد، برخی از متتبعان مانند داکتر «گرلدزیخر» و دیگران بسوء الاتی از قبیل اینکه آیا در ادوار تاریخ تصوف اسلامی واقعاً همچو مکاتب وجود داشته است یا آن روشها را خود هجویری طبقه بندی کرده، برخورده اند.

نکلسن باین سوال جوابی گفته است و ما پیشتر آنرا بیان کرده ایم. در اینجا مختصراً علت پیدایش مکاتب تصوفی و انشعاب آن را بشعب گوناگون بیان میکنیم.

علت بسیاری مکاتب تصوفی در اسلام آنست که غالباً پیران و شیخهای معروف یکبار عقاید خود را بیان میکردند و مرافق بانظریات خود مکتبی را اساس می نهادند و مبادی آنرا یا بصورت رسایل می نوشتند و پخش میکردند و یا بصورت خطابه و لکچر بمریدان میفهمانیدند. نتیجه، چنان میشد که مکتبهای دیگریکه پیش از ظهور آن مکتب جدید مروج میبودند آنرا می پسندیدند و یا اینکه رد میکردند.

در صورت اول گروه زیادی از مریدان بمرشدان مزبور روی آورده از ایشان پیروی میکردند و بدانصورت روش آنان بحیث یک مذهب تصوفی معمول و متداول میگردید و مورد عقیده و عمل قرار میگرفت. و در صورت ثانی بین مکاتب جدید التشکیل و مکاتب پیشین مناظراتی بوقوع می پیوست و تبلیغات جدید موثر واقع نمیشد و حدود آن از حیطهء موسس و یک چندتن محدود تجاوز نمیکرد. البته مرشدان آثار خرد را بصورت رسایل کوچک و موافق باسویهء محیط می نوشتند، تااینکه عقاید و دستورهای تلقینی شان آهسته آهسته بمراحل انکشاف واتساع میرسید و در مرور زمان بسر حد معین و مشخص مکتب مربوط ارتقا مییافت و بهمین نهج تمام رسایل کوچکی که ما در مقدمه این رساله از ان نام برده ایم تانیمه قرن پنجم بوجود آمده و عمر میت یافته اند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ازمکاتبی که هجویری بیان کرده است وتا نیمهء اول قرن پنجم هجری معمول بوده ، بعد هابرخی از بین رفته وبرخی دیگربشعبات دیگر منشعب شده وبنام دیگر تاروزگارما ادامه یافته است . اصل آن مکاتب ازینقرار است :

۱ــ مکتب محاسبیان
۲ــ مکتب قصاریان
۳ــ مکتب طیفوریان
٤ــ مکتب جنیدیان
٥ــ مکتب نوریان
٦ــ مکتب سهلیان
۷ــ مکتب حکیمیان
۸ــ مکتب خرازیان
۹ــ مکتب خضبضبان
۱۰ــ مکتب سیاریان
۱۱ــ مکتب حلولیان
۱۲ــ مکتب حلاجیان

ازجملهء این دوازده مذهب ، هجویری پیروان دهگروه اول را «مقبول» واز دوگروه دیگریعنی حارلیان وحلاجیان را «مردود» خوانده است ؛ چنانچه بعداز یادآوری ازدهگروه اول گوید «واین جمله ازمحققان واهل سنت وجماعت ، اما آن دوگروه که مردوداند یکی «حارلیان» اند که به حارل و امتزاج منسوب اند وسالمیان ومشبهه بدیشان متعلق اند ؛ ودیگر حلاجیان اند که بترك شریعت گفته اند والحاد گرفته ومردود گشته واباحیتان وفارسیان بدیشان متعلق اند» ص ۱٦۸

مگرباوصف این اختلاف ، آن دوگروه مقبول راکه اساس مذاهب شان بنابرروش مخصوص هرگروه درریاضت ومجاهدت ومعاملات باهم ظاهراً مباینت دارد دراصول وفروع وتوحید موافق دانسته گوید «وهرده صنف را معاملتی وطریقی نیکوست اندر مجاهدات وآداب لطیف اندر مشاهدات وهرچند که

اندر معاملات و مجاهدات و ریاضات ایشان مختلف اند اندر اصول وفروع شرع و توحید موافق اند» ص ۲۱۷ .

۱ـ محاسبیان

محاسبیان گروهی اند از متصوفه که پیشوای شان (ابو عبدالله الحارث بن اسدا لمحاسبی) است. محاسبی در هرات متولد شده و در آخر عمر در بغداد بسر می برد .باجنید و بسیاری از مشایخ متقدم آشنایی داشت و با امام احمد حنبل موءسس مذهب حنبلیه معاصر بود . حارث از قدمای موءلفین صوفیه است . داکتر غنی در تاریخ تصرف (صفحه ٤٣٩) می نویسد که ابو الفرج بن الجوزی در کتاب تلبیس ابلیس از مصنفات او یاد کرده است. همو می نویسد که کسی نزد احمد حنبل از موءلفات حارث سخن گفت. احمد حنبل گفت صلاح تو را نمی بینم که با حارث محاسبی مجالست کنی. صاحب تلبیس ابلیس آثار او را کتب بدع و ضلالات می شمرد .

از کتابهای حارث یکی بنام «الرعایته لحوق الله» (۱) که بزبان عربی است در سال (۱۹٤۰) میلادی باهتمام «مارگارت سمیت» در لندن نشر شده است محاسبی بقول بعضی در سال ۲٤۳ و بگفتهء بعضی دیگر (خزینته الاصفیا) در سال (۲۰۱) وفات یافته است. گویند چون حارث در محاسبت بانفس و تفکر و مراقبه همواره مشغول میبود به محاسبی شهرت یافته است.

هجویری درباره ء وی گوید «باتفاق» همهء اهل زمانهء خود متبول النفس ومقتول النفس بود و عالم بعلوم اصول و فروع و حقایق ؛ وسخن وی اندر تجرید و توحید بود بصحت معاملت ظاهری و باطنی ، او را تصانیف بسیار است» و بعد از یک اثر او بنام «رغائب» نام می برد و راجع بخصوصیت مذهب وی چنین نویسد «و نادره ء مذهب وی آن است که (رضا) را از جملهء مقامات نگوید و گوید که آن از جملهء احوال است. و این اختلاف ابتدا وی کرد ، آنگاه اهل خراسان این قول گرفتند و عراقیان گفتند که رضا از جملهء مقامات است و این نهایت توکل

(۱) هجویری را نیز بهمین نام کتابی بوده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

است وتاامروز این دوقوم را اختلاف مانده است»هجویری مطلوب هر دوطایفه را توضیح نموده ، بعدنظریهء خودرا درینکه‌رضا«حال» است یا«مقام»بیان کرده است کـه مجبوریم بـرای درك مطالب اونخست معنی«حال»و«مقام» را از نظر صرفیه بدانیم :

مقام :

مقام (بضم میم) از ثلاثی مزید اقامت مأخوذ است و بمعنی اسم ظرف ومفعول آید . (بضم میم) از ثلاثی مجرد (قیام) گرفته شده وتنها اسـم ظـرف است. درتصوف هردورا میتوان بکار برد .

مقام دراصطلاح صوفیان عبارت از اقامت سالک است در راه حق وادای حقوق خداوند وآن خود مراحلی است که صوفی ازآغاز سیر کمالی خویش بسوی مطلوب بتدریج می‌پیماید که میتوان آن مراحل ومنازل را که باید صوفی طـی کند ازیکطرف روش اخلاقی صوفیان گفت واز جانب دیگر معامـلات تلقینـی ومربوط بمجاهدت وریاضات ایشان .

مقامات تصوفی ازحد شمار بیرون است . مولفین صوفیه برخی مقامات راده وبرخی هفت شمرده اند، بدینقرار :

توبه ، ورع ، زهد، فقر، صبر، توکل ، رضا .

۱ــ توبه: اصل کل مقامات وکلیدهمهء احوال واول مقدمات ونخستین منزل سالک است وچنانست که سالک چون بخواهد مترجه حق‌شود، نخست‌بایـد از گناهان گذشته بصدق واخلاص تمام توبه کند یعنی ازکردارهای ناجایزی کـه درگذشته مرتکب شده‌است پشیمان شود و دیگر بارتکاب آن‌نپردازد توبه مرسالکان را عموماً دراثر تغییر حالی که ازتأثیر وقایع وحوادث دست میدهـد پیش آیـد . صوفیان ازین حوادث ووقایع که باعث تغییر احوال ایشان شـده است درآثار خویش بکثرت یاد کرده اند . ازانجمله است واقعهء توبهء سنایی غزنوی کـه درنخست مردی‌عادی‌ویکتن ازشاعران درباری‌ومداح بهرامشاه بود . آنـگاه که سلطان غزنوی بهرامشاه‌میخواست بهندلشکربکشد سنایی قصیدهءغرادرمدح وی

(c) ketabton.com: The Digital Library

انشأ کرده بود وسحرگاه روان بود تادر دربار پیش وی بخواند. درراه بمردی مجذوب برخورد بنام مجذوب لایخوار که آرامگاهش هم اکنون درغزنه مشهوراست . لایخوار که درگلخنی جای داشت درحال سکر ومستی وبیخودی صدامیکرد «قدحی بکوری چشم بهرامشاه بده که کارغزنه رادرست نکرده بدیگرسوی همیشتابد وقدحی دیگربکوری چشم سنایی که چنین پادشاهی رامدح میگوید» چون سنایی این کلام بشنیدازحال رفت و بعد آن قصیده را پاره کرد وتغییرحالی چنان بوی رونمود که دیگرگرد مداحی نگشت وازگذشته خویش تائب گردیده درسلک عرفا منسلک شد .

توبه را درجاتی مختلف باشد ونظر بحال سالک ومراتب اومراحل زیاد دارد، چنانچه توبهء سالک مبتدی توبه پشیمانی ازگناه است وتوبه سالک منتهی پشیمانی حتی از اظها وجود خودوبهمین لحاظ صوفیان توبه را نظربحال ومرتبهء سالک بچندین نوع تقسیم کرده اند ؛ مانند: توبهء ظاهر، توبهء باطن، توبهء اهل حضور، توبهء متخلفان ، توبهء عارفان، توبهء مرجوع وغیره که هریک را شرح وتفصیل وتعریف وتعبیر جداگانه است .

۲– ورع : دومین منزل ومرحلهء سلوك است . درپارسی پرهیزگاری معنی دهد ونزد سالکان ترك گفتن وپرهیزکردن از تمام شبهات و فضولیهاست هم درپندار وهم گفتار وهم درکردار. ورع را نیزچندین مرتبه است بدینقرار.

ورع زبان : که سالک زبان را ازگفتار نا هنجار وناجایز وامری که دروشبهه باشد بازدارد وازگفته های فضول وبیمعنی چون دروغ وغیبت وبهتان و دشنام وتمسخر واهانت وخودستایی وازاظهارهرآن کلماتی که باعث ضیاع وقت وملال خاطرکسی گردد پرهیزکند .

ورع بالارکان : وآن اجتناب ازان خطرات وآفاتیست که باعث بربادی وهلاك سالک گردد. آفات وخطرهایی که سالک راازراه به بیراه میافکند زیاداست چون، کبر ، ریا خودنمایی ، نفاق، غرور وغفلت، بخل، حسد، تن پروری وشکم پرستی ، بی عفتی واستفادهء سوء ازمال ومکنت بزیان خود ودیگران وغیره ...

(c) ketabton.com: The Digital Library

ورع بالجنان :ــ که ترك تصمیم ها وارادههای شوم واهتمام برروش وسلوك نیک است درامور معاشرت باخلق .

خلاصه اینکه ورع بعلاوه از شناختن حلال وحرام از نظر شریعت و عمل باحکامیکه دربارهء حلال وحرام صادرشده است باز داشتن نفس از ارتکاب شبهات نیز است .

۳ـ زهد: وآن ترك خواهشهای نفس وپاك کردن دل است از اغراض . زهدرا نیز بردومرتبهء زهد عوام وزهد خواص نهاده اند که نظر بحیثت سالك ازهم فرق دارد .

٤ ـ فقر : ومراد ازان ترك دوستی مال واعراض است از حب تملك اسباب دنیایی شبلی فقیر کسی را داند که بجز از حق ازهمه بینیا زو مستغنی باشد . برخی از صوفیان درباب فقر و غنای سالك اختلاف دارند . چنانچه گروهی گویند که سالك اگر غنی باشد بهتر است وطایفه یی دیگر گویند فقرمر سالك راسود مند تراست . ماباینموضوع را درمباحث آینده بتفصیل روشن خواهیم ساخت .

٥ ـ صبر : عبارت ازترك تنفروانز جار وحفظ استقلال خاطر وثبات است دربرابرپیش آمدها وحوادثیکه خلاف مأمول وبضد مقصود سالك باشد .

٦ ـ توکل : این مقام از عالیترین مقامات سالکان منتهی ومقرب است. توکل درلغت ازوکالت مشتق است . امری که بکسی مرکول شود اورا « وکیل » گویند وآنکه امر خویش را بکسی مرکول کند اورا « متوکل » خوانند درنزد صوفیان توکل سه مرتبه دارد . مرتبهء اول اطمینان واعتماد کامل سالك است بوکیل وی که خداوند است چنانچه خویشتن وجمله امور خودرا باوتعالی تسلیم و تفویض نماید. مرتبهء ثانی توکل آنست که سالك مانند کودکی که بمادرخویش اطمینان ووثوق فطری وجبلی دارد توکلش بخداوند از مرتبهء شعوری گذشته بمرتبهء غیر اختیاری وفطری برسد وتوسل اوبخداوند شکل ملکه رابخود بگیرد و سالك دران مستقر ومتمکن گردد.

مرتبهء ثالث آخرین و اعلی درجهء توکل است . چنانچه سالک حتی از خداوند چیزی نخواهد و از او تعالی سوال و دعا هم نکند و در توکل خویش بخداوند فانی گردد .

۷ - رضا :— آخرین و عالیترین درجهء مقام است چنانکه هر گاه سالک مقامات ششگانهء دیگر را بترتیب و تدریج طی کند و بعد از تمکن و استقرار بیکی متدرجاً بمقامی دیگر توجه کند و در اخیر از مرحله سوم توکل بگذرد در مقام رضا تمکن می یابد . رضا در نزد سالک اختیار خویش را از میان بر داشتن و برآنچه از جانب خداوند واقع گردد راضی و خرسند بودن است مراد العارفین بنقل از کتاب خالصته الحقایق گوید که الرضا سکون القلب الی احکام الله تعالی . سالک هر گاه باین مقام رسد و رزشهای اخلاقی او در سیر کمالی به آخر می رسد و در حقیقت مقصود و مرام سالک رسیدن بهمین مقام است . درین مقام ترس سالک غیر از خداوند از دیگر موجودات برطرف میگردد . توحید او کامل گردیده خدا و ندرا قادر و غالب برهر امر و عالم بر تمام امور و اشیاء میداند رضا از انتها درجهء محبت و توکل حاصل میشود و سالک درین مقام تمام حوادث و امور را مربوط باراده خداوند دانسته و بقضای او راضی میشود .

از انچه دربارهء مقامات و درجات و مراحل آن بایجاز سخن گفتیم معلوم میشود که مقام عبارت از مجاهدت و کسب سالک است مواهبی را که در راه سفر و سیر او بسوی کمال و مقصد غایی حاصل میگردد .

—حال—

وقتی سالک از مقامی بمقام دیگر ارتقا می یابد توأم بامجاهدات و ریاضاتی که بامشق و استمرار کسب میکند ، تغییراتی در باطن و ذوق او پدیدار میگردد . این تغییرات گاهی باخوشی و سرور توأم میباشد و زمانی باحزن و ملال ، اما دیر نمی پاید و همچون برق میگذرد . صوفیان همین حزن و خوشی و دگرگونی را که بر دل ایشان وارد میشود «حال» می نامند و چون تغییر اوضاع باطنی از کسب و اختیار

(c) ketabton.com: The Digital Library

بنده بیرون است بنابران حال را از مواهب الهی میشمارند . چنانچه هجویری در همین معنی گوید «حال عبارت بود از فضل خداوند و لطف وی بدل بنده ، بی تعلق مجاهدات وی» وسیدشریف جرجانی در کتاب التعریفات معنی حال را چنین خلاصه کرده است :

«حال نهایت ماضی و بدایت مستقبل است و در نزد اهل حق حال معنی است که بقلب سالک بدون قصد و اختیار وجلب و اکتساب از قبیل طرب و حزن یا بسط و قبض وارد میشود»

حال را نیز بسان مقام درجات و مراتب زیاد است و در کتاب اللمع احوال سالکین بده قسم تقسیم شده است ازین قرار :

حال مراقبه ، حال قرب ، حال محبت ، حال خوف ، حال رجاء ، حال شوق ، حال انس ، حال اطمینان ، حال مشاهده ، حال یقین . (۱)

۱ــ مراقبت : آنست که بنده یقین داشته باشد که خداوند بر ظاهر و باطن و تمام احوال و امور نفسی و جسمی او آگاهی تمام دارد . پس اگر از ذکر خداوند باز ماند او تعالی بدان مطلع است لذا خطوراتی را که باعث باز داشت او از ذکر و برگردانیدن توجه او از او تعالی گردد نیز میداند و باید چنین خطره‌ها را از دل دور داشت و او تعالی را در هر حال حاضر و ناظر بر اعمال و افکار خویش دانست .

لغت مراقبه بعقیده بعضی از لغت «ترقب» که به معنی انتظار مطلوب است مشتق شده و بعقیده بعضی دیگر از لغت «رقیب» که معنیش نگهداشتن است . پس مراقبه نگهداشتن حضور الهی است بدانسان که قلب و باطن خویش را در جمیع حرکات و خواطر متوجه خداوند داشته باشد و منتظر فیض الهی باشد . حال مراقبت نیز چندین درجه دارد .

۲ــ قرب : وآن مستغرق گردیدن وجود سالک و یافتن درجت حضور است باوصف غیبت تمام صفات خودش باندازه یی که خداوند را مانند دل خود

(۱) تاریخ تصوف در اسلام دا کتر غنی.

بخویشتن قریب داند . درقرآن شریف آیاتی چند موجود است که مبنای استناد وتحقیقات صوفیه درموضوع قرب است ، مانند «ونحن اقرب الیه من حبل الورید» و«واذاسألک عبادی عنی فانی قریب» ونیز آیهء شریفه « ونحن اقرب الیه منکم و لکن لاتبصرون». داکتر قاسم غنی درمعنی حال قرب از کتاب اللمع سراج این عبارت رانقل کرده است.

« حال قرب ازاحوال بنده یی است که بقلب خود نزدیکی خدا را مشاهده کند وبا اطاعت و جمع هم خود ازراه دوام ذکر خدا در ظاهر وباطن بحق تعالی تقرب بجوید » حال قرب را نیز مراتب ودرجات زیاد است که برخی آنرا بسه درجه از قبیل قرب متقربان وقرب اهل نهایات و قرب متحققان تقسیم کرده اند.

٣ــ حال محبت : در تعریف تصوف گفته بودیم که عبارت از پرستش خداوند است از راه محبت و عشق . پس محبت یکی از بزرگترین وعالی ترین مبانی تصوف ودرحقیقت عین تصوف است وفرق بین زاهد وصوفی نیز درهمین است که زاهد از راه تقلید امور شریعت خدای را عبادت میکند ولی صوفی ازراه محبت و عشق بخداوند.

٤ــ حال رجا :ــ رجا عبارت است از امید وار بودن دل سالک با ینکه درآینده امری به پسند خاطرش حاصل شود واین حال از حال محبت پدید آید صوفیان معتقدند که بایست خداوند را بپاس حصول لطف و فضل او اطاعت کرد نه از ترس و هراس عقوبتش . وچون پرستش خداوند بجهت حصول رضا از محبت بدست می آید بناءً اساس تصوف را مبتنی برمحبت دانسته اند ؛ودیگر چون خوف باعث نومیدی میشود ، بنابران خوف زیاد را باعث نقصان درسیر بسوی کمال دانند . خوف و رجارا سالکان مانند دوبالی دانند که بوسیلهء آن بسوی مقصود وکمال پرواز میکنند .

٥ــ حال شوق : وآن زیادت اشتیاق بوصال وقرب محبوب باشد .

٦ــ حال انس : عبارت از خرسندی خاطر سالک واستقرار او در وصال و قرب محبوب است بنابران شوق وانس هردو از ثمرات محبت هستند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

۷ــ حال اطمینان : اطمینان درحقیقت درجهء انتهایی توکل است ، یعنی اعتماد کامل است برخداوند ، وخود ثمرهء ایمان کامل است. چنانکه سالک ایمان داشته باشد باینکه خداوند واحد است و متصف بجمیع صفات کمالیه و آفرید گار مطلق است . هرچه او اراده فرموده و بکند همان است و همه خیر است . پس آنچه بدو میرسد ازجانب او تعالی و بخیر اوست .

درکتاب لمع اطمینان را نیز بسه درجه تقسیم کرده اند : بنام اطمینان عامه و اطمینان خواص و اطمینان اخص که هرکدام نظر بدرجات و مراحل سالک و احوال او تفاوت دارد .

درآخرین درجهء اطمینان یعنی اطمینان اخص خواص سالک وارد دربیابان تحیر میشود .

تحیر یا حیرت آنست که سالک میداند خداوند لایدرك ولایوصف است نه هیچ چیزی بوی مانند است و نه وی مانند بچیزی است. سالک دراین مرحله خویشتن را فراموش میکند ودرعظمت خداوند محو میشود .

طوریکه درمقدمه بیان کرده ایم سالک درتمام احوال و مقامات بذکر میپردازد وازآنکه ذکررا احسن تمام معاملات وکلید جمیع مراحل واحوال میدانند برای ذکر اهمیت خاصی را قایل بوده آنرا ازهمه عبادات برتر میدانند و لمحهء ازذکر خداوند بطرق گوناگون بازنمی ایستند . (رجوع شود بمقدمهء این رساله)

۸ــ حال مشاهده : وقتی سالک تمام مراحل ومقامات را طی کند وازتمام ورزشها ومعاملات وتلقینات مرشد درست وواقعی فارغ گردد یعنی درآنها مستقر ومتمکن شود اورا صفای روح وتهذیب نفس حاصل شود واورا چنان یک حالت مخصوص روحانی دست دهد که به « مشاهده » تعبیرش کنند . که واقعاً تعریف آن مشکل واز اسرار ورموز عرفانی است ، ازهمین جهت مانند سایر اصطلاحات تصوفی تعبیرات زیادی دربارهء مشاهده موجود است وهرکدام ازاکابر صوفیه ازآن بنحوی تعریف کرده اند . درحال مشاهده سالک را احوال گوناگون وشگرف دست میدهد . چنانکه گاهی آن حالات را به «جذبه»

(c) ketabton.com: The Digital Library

و« بیخودی» و«اشراق »و «فنا » وصف کرده اند وهمین مرحله است که سالک آنرا میخواهد، وبرای رسیدن به آن دائماً درتلاش وجستجو میباشد .

احوالیکه درحال مشاهده بسالک طاری میگردد بسیارفراوان وازحد شمار بیرون است وصوفیان ازآنجمله ایـن چندحال را نـام برده اند : صحو، سکر غیبت وحضور ، تجلی ، تلوین ، تمکین ، وجد، سماع ، ذوق ، شرب ، فـنا اتصال ،خلسه وغیره که هریک گرچه تقریباً مترادف هستند تعریفات جدا دارد واحوال جدا گـانه گفته میشود . این احوال عموماً درطول حدوث احوالیکه بیان کردیم گاه گاه یا بصورت دایم برسالک مستولی میگردد .

۹ ــ حال یقین :ـ چون سالک در مشاهده تمکن یابد ودران مستقر شود و ملکهء اوگردد ودر فنا متحقق گردد ودرخدا باقی شود به‌مقام یقین‌واصل میشود.

بنابرین یقین اصل ومنتهی‌الیه جمیع‌احوال است. درحال یقین شک از قلب عارف‌زائل شود واستبثا رجانشین آن گردد. ابونصرسراج درکتاب‌لمع یقین رابر سه وجه دانسته است :

علم الیقین : آنست‌که ازطریق نظرواستدلال باشد ومراولیأ راست .

عین‌الیقین : آنست‌که ازطریق کشف ومشاهده باشد ومرخواص‌اولیأ راست .

حق‌الیقین : که‌باجدایی ازآلودگیهای‌عناصرجسمانی وشهوانی‌حاصل شود و خاص مرابنیأ راست .

فرق بین حال ومقام :

ازآنجا که گفتیم مقام عبارت ازعزم واهتمام واستـواری‌سالـک است در مجاهدت وریاضت ومعاملات درراه اتصال بخداوند، وحال عبـارت‌است از مواهب وعطیات‌خداوندی‌که برسبیل‌عنایت ومهربانی‌بدون‌در نظرداشتن‌معاملات سالک ازجانب‌حق بوی‌ارزانی‌میگردد، پس مقامات عبارت ازراه سالک و اعمال وی‌است‌واحوال عبارت‌ازمواهب‌خداوندی‌است. پس مقام درجاتیست که ازراه مجاهدت‌واکتساب بدست‌توان آمد واحوال فضا یلیست‌که از جانب خداوند متعال بدل سالک رسد .

(c) ketabton.com: The Digital Library

متصوفان برخی حال را متغیر و غیر ثابت دانند و گویند بهمین جهته که احوال گردنده و تغییر کننده هستند بنام «حال» مسمی شده است . اما بعقیدهء برخی از متصوفان حال پایدار و ثابت است.

اینک بعد از اینکه معنی حال و مقام و فرق بین آنهارا دانستیم اساس مذهب محاسبیان را توضیح میکنیم :—

حارث محاسبی معتقد بدوام و عدم تغیر احوال است ، بنابران صفاتی را که در سالک دائم الاوقات موجود باشد ، مانند محبت و شوق و انس وغیره همه را در جملهء احوال داند و چون بعقیدهء حارث «رضا» از جملهء صفات دائمی سالک است ، رضا را نیز در جملهء احوال شمارد .

هجویری خلاف سائر صوفیان دربارهء حال یا مقام بودن رضا حکم یکطرفه ندارد. وی گوید که رضا نهایت مقامات و بدایت احوال است ، از انرو ابتدایش مربوط بکسب و مجاهدت است و انتهایش پیوسته به انعام و موهبت. بنابران عقیدهء هردو گروه از متصوفه را دربارهء رضا تأیید کند و گوید آنکه در ابتدای رضا که مقام است برخود بنگرد گوید که رضا مقام است و کسیکه در انتهای رضا که حال است متوجه خود شود بر رضا حکم بودن حال را کند و این هردو درست است.

هجویری راجع باساس مذهب محاسبیان چنین گوید: « اما اندر معاملات خود خلافی نکرده است ، بجز آنکه مریدان را منع کردی از عبارات و معاملاتی که موهوم و خطا بودی هرچند اصل آن درست بودی. در پایان این عبارت از برای تأیید حکم خود حکایتی از حارث محاسبی نقل میکند و در ضمن اشاره میکند که محاسبی میخواست از معاملات و کردارهایی که شباهت بمعاملات طوائف مطرود چون حلولیان و غیره داشته باشد مریدانش خود داری کنند. هجویری این روش اورا پسندیده و گوید «و این طریق سخت ستوده است و راه سلامت بی تکسیر اندر صحو بر کمال ..... و منکه علی بن عثمان جلابی ام پیوسته از خداوند تعالی بخواهم تا مراچنین معاملتی دهد . »

باقیدارد

(c) ketabton.com: The Digital Library

شاکر:

نه می هیریږی

... هغه وخت چه زه اوته دښکلو گلونو په بښکی کښی گـرځید و ... یو له بله مولاسونه سره ورکړی وو ؛ ؛ ؛ دگلانو په منځ کښی روان وو ؛ اوتا دگلونو ترڅانگو لاندی نخری کولی ... په هغه بښکی کښی مادسرو گلونو یوه گیډی جوړه کړه چه سپین اوژړ گلونه می هم پکښی اوړلی وه داښکلی گیدی می ستا په لاس کی درکړه تاورته وکتل ، پورته کښته دی کړه ... ماته دی ملالی سترگی راواړولی ؛ ؛ ؛ ودی مسل ، اودگـلانو گیدی دی په اوبو کښی وغورځوله ، چه ورووړو اوبو وړله اوله سترگو څخه نهامه شوه ... په دی توگه دی زما دزړه مینی ته لااورورته کړاوزما مینه دی لیونی کړه .

... هغه وخت چه زه اوته دغره په لمن کښی څنگ پرڅنگ ناست وو ... هلته یوه کوچنی چینه راغورځیدلی وه ، نری نری اوبه پکښی بهیدلی ، چه ورووړو یی چونکی درلود ؛ ؛ ؛ ددی چینی پرغاړه یوه دگلونه هم ولاړه وه ، خوگلان یی رژیدلی وو . له پاسه یو عندلیب راغی او دهغی ونی په څانگو کښی یی وزرونه وزرونه واچول ، یوه شیبه پته خوله ناست و ، چه زه اوته یی ولیدلو ، په چغارو یی پیل وکړ اودونی په څانگو کښی پورته کښته کیدی ... پر یوه څانگه یی توان نه درلود ، اودونی تولی څانگی یی وغوښتی ... مایـی یوگړی سیل کاوه اودده له زړه وړونکو زغونو څخه می خـوند اخیست . وروسته فکر واخیستم ؛ ؛ ؛ یوه شیبه می سر پرزنگون کښیښو ... بیامی سرراپورته کی اوومی غوښتل چه لاس وغورځوم او

(c) ketabton.com: The Digital Library

توره تتی وشرم ؛ خوتاترلاس ونیوم اوپه مسادی پیل وکړ... په دی تو گه دی زما وینه پەبدن کی وچه کړه

...هغه وخت چه زه اوته پەیوبنکلی شنیلی کنبی لاس په لاس گرځیدو... او بیا ولاړ ودهغه لوی جړوبسی له څنگه کښینستو ، چه اوبوغورمبی درلود مستی یی کولی اوله دیری خوشالی څخه یی سرله دبری دبری واهه ... په دی وخت کښی د شپی ناوی پەشنه آسمان کی بنکاریده چه ټول مخ یی لخ کړی واوپه خپله پر تمینه مانی کښی و روو روگرځیدله ، لەهغه ځایه یی په دیره خاموشی د کښتو کاپناتو ننداره کوله ... ما به کله سپوږمی اوکله ستا ومخ ته کتل ... خوتاچه بەسترگی راواړولی... ماځکه چه ستا دتیرو غشوتوان ندرلود ، نوسترگی به می کښته واچولی... وروسته دی ترلاس ونیولم اوراولاړ دی کړم ... راته ودی مسل، او راځخه ودی ځغستل - زه دی یوازی پرینبووم... تەدگلانو ترځانگولاندی اځخه پته شوی ؟ ؟ ؟ زه درپسی درغلم ته می پیدا نکړی... له یوی ونی سره هک پک ودریدم اووسپوږمی ته می کتل ...ماتەنەلیدلی مگر تاز ه لیدم...وروسته دگلانو له ځانگو څخه را ووتلی ، ماپەدیره خوشالی درو ځغستل ، مگر تادواړه تیغو نه راباندی خلاص کړل ، اوغشی دی پەلیندیو کنبی کښیښوول... ړماخولی را ماتی شوی اوله وهمه می دکوچنی ماشوم پەخیر سترگی پتی کړی...یووخت چه می سترگی رونبی کړی ، ته نه وی... وروسته پوه نشوم چه په ماځه وشول .

(c) ketabton.com: The Digital Library

مقرریها

بناغلی نور احمد شاکر معاون
پوهنځی ادبیات

بناغلی حبیب الرحمن هاله
اسیستانت فارسی وآمر کتابخانه

بناغلی محمدرحیم الهام اسیستانت
تاریخ ادبیات پښتو

بناغلی محمد نسیم نگهت سعیدی
اسیستانت تاریخ ادبیات فارسی

(c) ketabton.com: The Digital Library

شاغلی اکبر شهرستانی
لیسانسهء ادبیات

منظرهء کوهسار

کوهای بلند وسر بفلک کشیده که شاخ برآسمان می ساید قسمت عظمای مرکزی افغانستان عزیز را فرا گرفته است. این ناحیه که در قلب مملکت جا گرفته باقلل مرتفعه از برفها مستور و منبع بسیاری از دریاهای این وطن گرامی است. آغوش های محبت وعاطفهء کابل وهرات ومزارشریف وقندهار وغزنی احاطه اش کرده اند. این بقعهء کوهسار زمستانی را (۱) بابرفباریهای شدید وتلغاق (۲) های تند ومدهش سپری ساخته ، بهاری را با هزار رنگ وزینت استقبال میکند.

ازآغازروزهائی که اشعه اولین افتاب جهان تاب بهاری بالباس زرنگارخویش روی گیتی را نوازش میدهد وهمگان را ازخواب سنگین بیدار می سازد ، گیاه‌ها وگلها ودرختان وعلف ها وسبزه ها باهزارها جامهء رنگارنگ ازخواب شیرین برخاسته بجلوه می آیند. تپه‌ها وکوه ها ودره ها جائی مانند پارچه مخمل سبز ودرمحلی همچون فرش قالین وطنی ودرموضعی نیز بسان دیبای زرد ودرمکانی پرنیان هفت رنگ ، می نماید.

---

(۱) درین موسم جوانانیکه درعنفوان شبابند وازریعان جوانی گلی می چینند وبرف پیری هنوز برسرشان نبا ریده با پیرمردی کهن سال دیرینه روز برای شکار آهوبالباسهای پشمین وپاپیچ (پای تابه) های ضخیم وچاروغ های چرمین، جرگه میکنند.

(۲) تلغاق : تند باد ، طوفان ، *Talghaq* بافتحه تاء تلفظ می شود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

مدت شش ماه شبانان گـله های خود را که عبارت ازرمه های گوسیند ، بز ودیگر گروم (۱) است بچراگاه ها می برند وبا این رمه ها خود شان نیز برای استنشاق هوای تازه ترکوهها درمواضع ییلاقی میروند .

ازهرگوشه وکنارکوهها هنگام گرما آبهای سرد وشفاف وچشمه هائی بصفائی چشم آهوودرخشانی مروارید غلتان جاریست . بشاخ هرکمی (۲) غورلدی می سراید وکنار هربته کبک بیضه می نهد و در دزوهء هرکوه وکمر عقاب وباز آشیانه میگیرد وبشاخ هردرختی مرغی مقام میکند .

هوائی است که از هرگردوغبار عاری ومفیدصحت و فرحبخش است. کوههادرختان خینجک وبادام ،انجیر ، تاخم ، سلبی راباسینه فراخ پذیرفته اند . کوه ودمن را خرمی وشادی فراگرفته است. دریاهابا خروش وغریوودبدبه وصولت ازخلال کوهها میگذرند وکسیرا یارای دخول نباشد. وصحبت سنگ ها فریاد شانرا بفلک مینا فام. برساخته .وطغیان آب سبب شادابی هزارها مزرعه می گردد.

در شروع ماه جوزا جرانان فعال وپر کار ومزدوران مواظب سوی کندن وگردآوری کمی هاوغیغوهای این کوهها برای آذوقهء مستانی مواشی برمی آیند وهرکس کناری می گزیند ومصروف کار خود می شود . وپس ازکندن وخشک شدن پشتاره وارقوده برقوده گذاشته درآخر تابستان بدهات وقریه ها فرود می آرند. دهقانان هرکدام باذوق وعلاقه زیاد مشغول امور زراعت خود دیده می شوند . داروغگان وازبابان کسانی را گردآورده درگیرودارو داد وگرفت خود سرگرم اند . وکنارجویها وسایه درختان بید وفامیلش را اختیارکرده اند .

باغ فردوس لطیف است ولیکن زینهار تو غنیمت شمراین سایه بیدولب کشت

درشبهای که ماه چهارده تابستانی رخ سیمین خودرا از کنار کوهها وافق جبال

---

(۱) گروم : گلهء گاوان وخران مخصوص گاوان را گویند .

(۲) کمی *Kamay* : علفی است که دارای ساقه علفی می باشدوبهائم جزگا و آنرا بلذت می خورند .

شامخه‌بسان دو شیزه‌ء محبوب جوان از میان مقنعه آشکار می‌نماید ، دو شیزگان همقراغ (۱) گردمی آیندو میان شدیارها دائره وارپـهلوی همدیـگر حلقه زده آخم‌چی می‌زنند(۲) .

گرمای تمرز اندك ـ اندك گندمها وسائر غله ها را پخته میکند ودرهر گوشه وکنارجنب وجوش جودرزدن ـ درووجغل وچپرکردن وامثال آن آغازمیشود. صاحبان کشت‌برای‌زودی‌انجام کاردرووغیره‌خود آشارو عده بزرگی ازمردان رابه آشارخود دعوت‌میکنند تاایشانرا یاری‌دهند . سرودگـویان غزلخوان وشادان مصروف‌انجام اعمال خود می‌شوند .

در ایام اعیاد متبرکه وخوشی مردم دسته ـ دسته بپیروی سنن وروش های باستانی اجدادخود بخانهای خوانین‌واربابان وداروغگان خودگوسپندی‌را گرفته جهت‌تبریک این روزهای‌مسرت میروند مراسم اسپ دوانی ، کوندلوزدو ، نیزه زدو ، وپهلوانی وغیره صورت میگیرد .

(۱) همقراغ : مرکب‌ازدوکلمه (هم‌وقراغ بضم قاف) است‌که مفید معنای همسن وهم عمرمیباشد .

(۲) رقصی است‌که دختران دائره وارنشسته دورمیزنند .

(c) ketabton.com: The Digital Library

از کلام عارفنامی مولینا جامی

قدس سره السامی

عشق و محبت را باشراب صوری مشابهتی تمام است لاجرم الفاظ و عبارتی که در عرب یاعجم به ازای اینموضوع است ازبـرای آن استعاره میکنند و از عشق و محبت مثلا به راح و مدام و می تعبیر میکنند و این مشابهت را جهات متعدده و وجوه گوناگون است و از آنجمله آنست که چنانچه می را در مقام اصلی و مستقر اولـی خویشتن که جرف خم و قعر دن است بواسطه قوت جوشش و شدت غلیان بیمحرکی خارجی میل بجانب ظهور و اعلان میباشد همچنین سر محبت که در تنگنای سینهء عشاق و سویدای دل هرمشتاق مستور است بسبب غلبه و استیلایی باعثی بروی ؛ مقتضی انکشاف و متقاضی ظهور است و از آنجمله آنست که چنانچه می را فی حد ذاته شکلی معین و صورتی خاص نیست بلکه اشکال او صور ظـروف و اوانی اوست درخم بشکل تدویر خم است و در سبو بصورت تجویف سبرود در پیمانه بهیات درون پیمانه همچنین معنی محبت حقیقتی است مطلق و ظهور او در ارباب محبت بحسب ظروف قابلیات و اوانی استعدادات ایشان است و در بعضی بصورت محبت ذاتی ظاهر میشود و در بعضـی بـصور ت اسمائـی و صـفاتـی و د ر بعضـی بصـو ر ت آثاری علی اختلاف مراتبها. و موجب این تفاوت قابلیت و استعدادات ایشان است.

عشق ارچه بسوی هر کسش آهنگ است باهیچکسش نه آشتی نی جنگ است
بس بـی رنـگـ است بادهء عشق درو این رنگ ز شیشهای رنگارنگ است

و از آنجمله عموم سریان است چنانچه اثر شراب صـورت در همه جوارح و اعضای ساریش جاری است همچنین حکم شراب محبت در جمیع مشاعر و قوای صاحبش ساری است. یک موی بر تن او از ابتلای محبت نرمد و یک رگ بر بدن او بی اقتضای محبت نجهد چون خون در گوشت و پوست او راه کـرده است و چون جان در درون و بیرون او منزلگاه گرفته است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

واز آنجمله آنست که عشق صاحب خود را وشارب خود را اگر چه بخیل و لئیم باشد جواد سازد و کریم اما ثمره آن کرم بذل دینار باشد و درم و مقتضای این جود بذل کلی باقی الوجود. مست می درهم بخشد و دینار و مست عشق دو جهانی یکبار. و از آنجمله آنست که هر یک از مست عشق و مست می از صفت جبن و ترسناکی خالی در مخاوف دلیرند و در مهالک از جان سیر اما شجاعت آن از مغلر بی عقل بمرتبه آخرین است و دلیری این از غالبی نور کشف و یقین ـ آن بهلاک دو جهانی کشد و این بحیات جاودانی انجامد.

از آنجمله است تواضع و نیاز مستی عشق و سکر محبت ناز نینان را از پیشگاه ترفع و سربلندی باستان تواضع و نیاز مندی انداز دو عزیز آن جهانرا از اوج عزت و کامگاری بحضیض ذلت و خواری افکند. واز آنجمله است افشای اسرار اینهمه اسرار توحید و حقایق واذواق و مراجید که بر صفحه روزگار و صحیفه لیل و نهار مانده است ثمره گفتگوی متجرعان جام سلسبیل معرفت و نتیجه قیل وقال متعطشان شراب زنجبیلی عشق و محبت است.

عشق تو بدین نشیمن بی‌سرو بن　　آورد مرا که نوکنم عهد کهن
در کامم ریخت جامی از خم لدن　　سرخوش گشتم زبان کشودم بسخن

از آنجمله شیوه بیهوشی است و مستی و خلاص از قید هستی و خودپرستی اما مستی محبت از کمال شعور و آگاهی است بمحبوب و مستی بی غایت جهالت و غفلت از هر مطلوبی این دو ران را طریق درکات بعد و نکال نماید و آن نزدیکان را اعلی درجات قرب و وصال افزاید.

و از آنجمله است که هر چند بیش نوشند در جستجوی آن بیش کوشند و هر چند افزون خورند رنج در طلب آن افزون برند نه مست آن هوشمند گردد و نه حریص آن خرسند. بزرگی برای بزرگی نوشت:

حاشا که دگر در پی ساغر بروم　　یا در طلب باده احمر بروم
آن جام لبالب که گر خود بمثل　　یک قطره شوم زیاده از سر بروم

او در جواب گفت: شربت الحب کاسا بعد کاس　　فما نفد الشراب ولا رویته

یعنی من بحر یم تشنه لب و بی پایاب　　هان ای ساقی تشنه لبی را در یاب
عمریست چو آب میخورم باده ناب　　نی باده شود تمام ونی من سیراب

و از آن رفع پرده حیا و عصمت و زوال حجاب ناموس و عفت است و لی از لشکر استیلای محبت محب از اینهمه روی برتابد و بر بساط انبساط نشیند و دامن از غیر محبوب درچیند.

(ارسالی: ملک الشعرا بیتاب)

(c) ketabton.com: The Digital Library

اثر : کارن هو ذر
ترجمه : عبیدالله شیوا یانا

چگونه مطالعه باید کرد

فصل هفتم

چگونه یک شخص خود را به تیز خواندن تربیه کند؟

شاگردیکه تیز تر می خواند وقت زیادی در مطالعه برای خود حفظ میکند. این وضعیت در چند صورت خاص قابل قدر است .

(۱) در وقتیکه مجبور باشید از یک مقدار زیاد موضوع بگذرید برای اینکه مواد راجع بکدام نقطه مخصوصی بیابید تیز خواندن ضرورت میافتد . کار کتابخانه که متضمن تهیه راپور یا پارچه امتحان باشد معمولا باین نوع خواندن احتیاج دارد همچنین وقتیکه خواهش دارید درباره یک شخص مخصوص یا یک تحریک درصدها کتاب تاریخ مختلف تمام آنچه را بتر انید دریابید یا مجبور هستید که آثار و نوشتجات وسیعی را کنجکاوی نمائید تا اصل و تکامل کدام اختراع یا عقیده را کشف کنید . (۲) وقتیکه محض درکوشش بدست آوردن مفکورهٔ عمومی یا بحث اساسی یک قسمت نوشته هستید تیز خواندن دارائی بزرگی است. مثلاً میخواهید نظریه دو نویسنده را مقایسه کنید یا میخواهید برای آشنائی سطحی ، مقدماتی درکدام زمینه که وقت کافی ندارید بادقت تمام آنرا کنجکاوی نمائید در طلب جستجو میبرائید. (۳) مهم تر از همه تیز خواندن در مطالعه عادی روزمره تان یگانه وسیله بدست آوردن معلومات اجمالی و ابتدائی باارزش میباشد مفاد تیز خواندن اولی که بوسیله دقیق مطالعه کردن تعقیب شود در فصل پنج وشش تأکید گردیده بود .

(c) ketabton.com: The Digital Library

اکثر شاگردان باز حمت کمی سرعت خواندن خود را بصورت زیادی افزوده میتوانند تجارب نشان میدهد که اصلا حات درتیز خـوانـدن از ۵۰ فیصدالـی صد فیصد آنهم بدون کدام نقصان در فهم و ادراك مفکوره های اصلی برای یک شخص یک چیز عادی است ثبوت عملی عقیده عامه را تقویه نمیکند کـه قارئین بطی ادراك دقیق تر و کاملتری را در مقابل آهستگی خود فراهم میآورنـد عموماً صدق میکند که افراد یکه تیز خواندن را میآموزند تقـریبا درادراك خـود هیچ چیزی را از دست نمیدهند و آنقدر مفکوره را از هر صفحه بدست میآورنـد کـه خوانندهء بطی در فی دقیقه مفکوره های بسیار زیادی بدست میآورند .

یک چند قاعده معین برای اصلاح سریع خواندن در ذیل نگاشته میآید .

۱ــ خود را مجبور ساخته بروید که تیز تیز بخوانید کوشش قـوی و دایمی را بکار بندید دایماً خود را وادار سازید که بسرعت خواندن تان بیفزائید . اگرچه این یکسخن سطحی و سرسری بنظر میخورد امابرای افزودن تیزخوانی مهمترین تمام قاعده هاست سعی دوامدار به بسیار زودی نتائج مطلوبی بارخواهـد آورد ولوکه ازتمام قواعد دیگرچشم پوشید . امروزخود را به تیز خـواندن مجبور سازید. درمراحل اول درادراك مفکوره های تان مداخله بعمل خواهد آمـد . مگر بامشق روزانه و دوامدار زودآموخته میتوانید که باسرعت معتنابها مفکوره هارا اخذ کنید . بسهو ها و فروگذاشتها که در اثنای آموختن تان واقع میشود فکر نزنید . اگر ضرورت افتدکه مفکوره های اساسی را بدست آورید دوسه بار درس خود را تیز تیز بخوانید .

بعد برای جزئیات وتفصیلات آن بادقت تمام بخوانید .

۲ــ فقره ها و جملات را بخوانید نه کلمات را بسا اشخاص درآهسته خوانـدن کلمات را به وضاحت تلفظ میکنند نسبت به بلند خواندن. این عادت بوسیله عملی کردن قانون اول بصورت جرأتمندانه به بهترین صورت اصلاح میشود. وقتیکه معیـار خواندن تانرا تیز کنید تلفظ جدا گانه کلمات ناممکن میشود از فقره بفقره و از جمله

بجمله‌خیززدن‌را بیاموزید زیراجملات‌ما بعد نقاطیرا که تاریک و مبهم مـانده روشن‌و واضح‌خواهدساخت. برای‌مفکوره بخوانید نه‌برای‌کلمات. پیشـگوئی کنید که نویسنده‌چه‌میخواهدبگوید. وبعددرموارد‌موضوع نویسنده‌بصورت‌کافی نظر اندازیدوببینید که آیادر پیشگوئی تان‌حق بجانب‌بودیدوتوقعات تانرادرجاهای که ضرورت‌افتد تجدید نمائید.

۳– بیاموزید که‌از روی‌عقل‌از بعضی حصه‌هاصرف‌نظرکنید به‌نقاط عمده توجه کنید. از صرف‌نظرکردن‌بعض حصه‌های فقره‌ها ـ جملات‌وحتـی تمام پراگرافها نترسید بشرط اینکه‌سوق‌و میلان فکرنویسنده‌رابدست‌آورده باشید. (بخاطرداشته باشید که موضوعرا دوباره خراندنی‌هستید اگرضروتی به‌پوره فهمیدن آن باشد) توجـه مخصوصی به‌ابتدا و انـتهای‌هرجمله وپراگراف مبذول دارید. اکـثر تنهابجمله اول وآخربرای‌تمام مفکور رابدست‌آوردن بـیک پراگـراف احتیاج میداشته‌باشید. موءلفین درین مسأله عادات‌مختلفی‌دارند وکاررابه بهترین صورت‌انجام خراهید داد اگردرهرمطالعه‌تان کشف‌کنید که آیاخلاصه‌جملات بکارافتاده ویا معمولاآنها درابتداوانتها پراگرافها واقع‌میشود. درجائیکه‌کتاب یادداشت‌های‌حاشیه یاعنوانهای‌پراگراف‌یافهرست‌مفصل‌محتویات راچاپ‌کرده میتوانید ازکتاب‌سرسری‌وسطحی بگذرید وازین چیزهامفاد بزرگی‌برید.

٤–بعدازهرچندروزخودرا آزمایش کنید وبه بینید که‌چه پیشرفتـی درسرعت خواندن خود کمائی‌کرده‌اید.

طریقی‌برای‌انجام دادن این امردرفصل آینده بیان گردیده است.

فصل هشتم

پیشرفت‌واصلاح‌تانرا درخواندن ثبت‌کنید.

کامیابی‌بهترین ثمراست‌وهیچ‌چیزی بمثل کامیابی‌بارنمی‌دهد. هروقت کـه درخواندن خود موجبات‌پیشرفت‌را دیده میتوانید شک نیست‌که جدوجهدزیادی

را برای مزید پیشرفت تحریک خواهد کرد. واین به‌بردن نمرات زیاد دربازی گلف میماند زیرا وقتیکه میدانید که چه‌پیشرفتی ازآن شماشده میرود درآنوقت این نه نتها ساعت تبری خوبی است بلکه یک محرك قوی نیز میباشد برای اینکه کارهارا بهترانجام دهید . برطبق آن نکته اساسی این فصل اینست که : درتیز خواندن پلان واضحی جهت مشق روزانه ترتیب دهید و نیز روش واضحی را به بررسی و ملاحظه پیشرفت تان اختیار کنید .

اشارات ذیل بحیث تمثال پیشرفت کار کمك خواهد کرد .

۱ــ کم ازکم روزانه پانزده دقیقه رادرمشق تیز خواندن صرف کنید. اشارات فصل هفتم را تعقیب کنید این خواندن به دوصورت انجام یافته میتواند . یکی درموقع کار ابتدائی وظایف محوله مطالعوی تان (خواندن بار اول تمام کتاب) دیگر درخواندن مخصوص تمرینی کتب دیگر یامجلات وروزنامه ها اگرنیم ساعت یازیاده ترازان را هرروز بعوض پانزده دقیقه صرف کرده میتوانید ازین چه بهتر. مگر مشق منظم یومافیوما مهمترین کارهاست. یعنی همیشه باعزم راسخ باید درخواندن خود سرعت بعمل آوریم وبسرعت ممکنه تمام مواد موضوعرا شامل بسازیم ودرعین زمان مفکوره هارا اخذ کنیم .

۲ــ سه روزبه‌سه روزخود را امتحان کنید وبه بینید چه‌پیشرفتی ازان شما گردیده واین باید بصورت ذیل اجراء شود :

الف ــ برای آزمایش خود کدام کتاب که خیالی نبوده وبدرجه متوسط مشکل باشد انتخاب کنید که درحدود سطح کتاب درسی تان باشد . کتابی باشد که قبلا نخوانده اید .

ب ــ یکحصه را درچهارپنج صفحه درآغاز یک فصل ویا کدام حصه مهم یک فصل انتخاب کنید . موادی را که خواهید خواند باید امتحانی باشد . هربار که خود را امتحان میکنید باید یکحصه جدید کتاب انتخاب شود .

(c) ketabton.com: The Digital Library

ج ــ ساعت جیبی ویادیواری باثانیه گرد دراختیار داشته باشید که درآن بی‌تکلیف نظر انداخته بتوانید .

د ــ وقتیکه آغازبه (تیز خواندن به فاصله کوتاه) میکنیدوقت را صحیح یاد داشت کرده وبعد شروع بخواندن کنید تمام چهار یاپنج صفحه را هر قدر تیزکه بتوانید بخوانید بدون آنکه کدام مفکوره اساسی را ازدست‌دهید و قتیکه بجای توقف میرسید (که قبلاباید آنرا نشانی کرده باشید) بساعت‌تان نظر افگنده ووقت اتمام را صحیح قید کاغذ کنید .

ه ــ تمام مفکوره های‌اساسی ومهم را ازمواد خواندن امتحانی‌تان دررشته تحریر بیاورید . درتعمیل آن هرقدروقت‌که بکارتان باشد بکار اندازید نکات دیگری‌که برایتان ضمناً پیدا میشود علاوه کرده بروید ولوبه ترتیبیکه درکتاب واقع نگردیده باشند .

۳ــ عمل امتحانی تانرا درسرعت خواندن وهم درکا ملافهمیدن نمره‌دهید وطرزعمل اینست.

الف ــ سرعت‌تان باید درکلمات ، فی دقیقه صورت گیرد . وبه شمردن این نمرات برای‌شمالازم است‌که‌تعداد کلمات‌واندازهء دقایق را که درخواندن تان‌صرف‌گردیده بدانید . اندازه دقایق مستقیما به‌ریکاردوقت‌تان‌داده شده‌است.

(ثانیه ها بمقصد مقابله باید بــه اعشاری دقیقه تقلیل یابد) برای یافتن تعداد کلمات درموضوع خواندنی‌تان اول تعداد متوسط‌کلمات را دریک سطربرسیله شمرده کلمات درسه جای جدا گانه پس ازهرده سطرتعیین نمائید . بعد تعداد تمام سطوررا برصفحه ای‌که خوانده شده بشمارید ، وتعداد متوسط‌کلمات را درفی‌سطربا تمام سطوریک صفحه ضرب‌کنید .

بالاخره برای‌تحصیل اندازه تیزخواندن تان تعداد مجموعی کلمات را بــه تعداددقایقی‌که‌صرف گردیده تقسیم کنید . اینجا یکمثال داده میشــود : یکحصه مواد خواندنی شش دقیقه وبیست ثانیه یعنی ۶/۳۳ دقیقه بــکارداشت موضوع

(c) ketabton.com: The Digital Library

خواندنی یکصدو شصت سطر را بایک متوسط ۱۰/۳ کلمه فی سطر در بر گرفت درحالیکه یک مجموعه ۱۶۴۸ کلمه دارد . ازینجهت معیار خواندن دو صدو شصت کلمه فی دقیقه بود (۱۶۴۸ تقسیم ۶/۳۳) هربارکه خود را امتحان میکنید صورت حسابی باین ترتیب بدست میآید . افزایش درتعداد نمرات از هفته بهفته پیشرفت تان را درآموختن زود خواندن نشان خواهد داد . خوبست صورت حساب را روی کاغذ گراف بکشید تایک تصویر دایمی پیشرفت و اصلاح تان باشد .

ب) نمره دیگری که درامتحان تان باید اخذ گردد پیمایش کامیابی تان دربدست آوردن مفکوره های اساسی یامفهوم مواد خوانده شده میباشد . قدم اول اینست که باید تمام مفکوره های جامع و عمده که عملا درصفحات خوانده شده لست گرفته شود. بعد دیده میتوانید که چیز یکه بخاطر تان آمده چه مقدار آنرا درراپور خود شامل ساخته اید .

برای اینکه تمام مفکوره هارا درلست بگیرید دوباره بآن صفحات مراجعه کنید وهرمفکوره عمده را یاد داشت کنید واینکارخواندن آهسته ودقیقی بکار دارد تمرین درانتخاب مفکوره های اساسی وقت خواندن دقیقانه بذات خود تربیه باارزش است برای اینکه لست خود تانرا امتحان کنید همیشه بایدبکوشید که یک یادو شخص دیگررا وادارکنید که موضوع را بخواند ومفکوره های اساسی را فهرست کند. معمولا تنها یک مفکوره اساسی دریک پراگراف میباشد ؛ بعضی اوقات چندین پراگراف بیک نکته صرف میشود . بندرت دریک صفحه بیش ازدویاسه مفکوره مهم خواهید یافت . بعد ازانکه این لست نکات را ساخته آزمایش کردید راپور مرقومه تانرا با آن مقایسه کنید .

دریـن لست تـعداد مفکـوره هـائـی را که بـوضـاحت دررا پـور اصلـی تـان جـا داده اید بشمـاریـد . مفـکـوره هـای را کـه بصـورت

(c) ketabton.com: The Digital Library

مبهم با آن آشنا شده اید نشمارید . معیار نمرات فهمیدن خواندن تان بواسطه تقسیم کردن تعداد مفکوره های صحیح به تعداد مجموعه ممکنه درراپورتا ن طوریکه درلست کامل نشان داده شده بدست میآید. اینصورت حساب معیار نمرات فیصدی رامیدهد و نیز نشان میدهد که چه مقدار مفکوره های عمده رادرخواندن اول تان کامیابانه اخذ کرده اید. این معیار نمرات فهمیدن ودرك کردن هفته بهفته بهمان طریق معیار نمرات سرعت خواندن تان باید مقایسه شود. چون باید تمرین دوام بدهید آنوقت اصلاح با ارزشی بدست تان خواهد آمد . درین آزمایش ها چیز مهمیکه باید برای آن جد وجهد نمائید افزودن سرعت خواندن تان ودر عین حال اصلاح استعداد تان بفهمیدن آنچه خوانده اید میباشد باید هردو نمرات رامراقبت کنید تابه بینید چه اندازه نتیجه دوجانبه را که برای موثریت واقعی خواندن ضرور میباشد تکمیل کرده میروید. برعلاوه استعداد خواندن که بوسیله این نمرات پیمانه میشود مطالعه تانرا نیز در بعض اوقات ازشما میخواهد که توجه خودرا کاملا بفهمیدن جزئیات وظایف خواندنی تان مبذول دارید . ودرخواندن باردوم بطرز دقیق وظیفه تان بیشتر حفظ کردن نامها ، اعداد ، یا اصطلاحات تخنیکی میباشد یافهمیدن و بخاطرآوردن حقایق مخصوصی که یک عقیده راتقویه وتاکید ویارد میکند . این طرز عمل خواندن کمتراز نوعی که در بالا بیان شده تمرین نمیخواهد. ازآزمایشهای خواندن برای پیمانه کردن پیشرفت واکمال تان درینگونه تملک جزئیات که مطابق بطرز آزمایش ادراك تان باشد کار گرفته میتوانید . فرق تنهادرینجا اینست که علاوه بر مفکوره های بزرگ میکوشید تمام جزئیات خصوصی را نیز بخاطر بیاورید ومیخواهید ازوظیفه تان بیاموزید بعد این را با یک لست صحیح کامل نکات مفصل که مستقیما از کتاب گرفته شده مقایسه خواهید کرد .

فـارغ

بهار و شگوفه

بهارآمد وسرزد شاخسا ر شگوفـه
نمو د گل بگلستانز هر کنـار شگوفه
دمی بطرف‌چمن بگذرای بهارکه دارد
براه مقدم ناز تو انتظا ر شگوفـه
اگر بباغ ترا بلبـل ستمـزده بیند
کند فدا ی گل رویتو هزار شگوفه
اگر بزیر د رخت شگوفه ئی بنشینـی
نسیم برگل رویت‌کند نثـا ر شگوفه
ندیده‌بود رخت‌راوداشت لاف و نزاکت
چودید رویتوگردید شرمسار شگوفه
توای بها رلطافت اگـر بباغ بیـائی
نظربرویتو کی دارد اعتبا ر شگوفه
چرانشسته ئی فارغ‌چنین فسرده بکنجی
بیاکه میدهدت مژدهء بها ر شگوفه

(c) ketabton.com: The Digital Library

ADAB

DIRECTOR: OBAIDULLAH SHAYWAYANA

ADDRESS:

FACULTY OF LETTERS

SHARI–NAW

KABUL

AFGHANISTAN.

د ملي دفاع د وزارت مطبعه

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library